







کتابخانه ملی

۱۰۸۶



ترکره علمیه

افعالی از قمر بنی



کتاب مذکوره
 علوی را که کمی از اخبار و
 روزگار بجا حفظ سابقه حقوق نعمت
 بقلم آورده در این عهد خجسته عهد و زمان حساب
 اختیاری حضرت اقدس اشرف امجد اسعد و اولاد
 بندگان اکرم ارفع و بعهد دولت ابدیت رو خدا
 در دار السلطنه تبریز در دارالطلب و فخر الحاج
 حاج احمد آقا تهرانی مشهور و شریف طبع و رای
 بماند سالها این نظم و ترتیب
 هر دو خاک آلوده جانی
 عارف شه محرم ام

کتاب تذکره علویہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وهذا لمودة اهل بيت نبينا عليهم الصلوة والسلام
ما دارت الليالي والايام وبعد ان خيرة تذكرة است مشتمل بعض
كذات واثبات واتفقات راجعة شخص جليل مكرم و آقاي مقتدر
جانب مطالب اجل فخر ملاذ الانام مؤيد الاسلام طير المدة واليد
عمدة المحققين آقاي حاجي ميرزا رفيع نظام العلماء مد ظله السامي كه سا
اين بنده نگارنده در تبريز خدمت ايشان مستفيد و مستفيض و شوق
زياد از آن معدن خير و منبع فيض و رزقه دارم و غالباً از وضع
سلك و محاسن آداب آنجناب و سليقه مستفيدة ايشان

فیض یاب بوده و شوق دانش مخصوص بآلیفات فائده ایشان
 داشته ام این اوقات بعضی ملاحظات تکلیف خوشنما
 خود دانست که شمه از بعضی کد ارشادات ایشان از روی
 حقیقه و بصیرت بقلم آورد تا بمرور زمان برای بعضی بخیران حقایق
 برخی وقایع و اتفاقات راجعه بایشان محقق و مستور ماند
 این بنده حقیر تا این سن و سال خدمت جمعی از ارباب
 علم و کمال رسیده و سبک و حالت غلبی را دیده و بنجیده خدمت
 این شخص جلیل نیز رسیده و بینی و بین آن نه جانب معظم را میان
 خود و خدا خیلی صدیق و امین و سزاوار هر گونه تجید و تحسین بجا
 آورده لهذا سالهاست خدمت ایشان اخلاص و اراد
 معنوی دارم و بایمغنی شاکرم

لفظش همه معانی و قولش همه عمل	کارش همه ستوده و درفش همه جلال
-------------------------------	--------------------------------



و تینا انجیند فرد را نیز در بدو رساله مناسب حال خود دید و میگوید

منست خدا یرا که مطیع پیمیرم	فستادن بر قضای خداوند کبرم
ز انهایم که حسن فروشم ببال و در	تقویت زینت من و زهد آیدم
توحید بکبر باشد و تن بپنجوشی است	جان ناخدای کشتی و عقل نیست کم
افاق را به تیغ لوکل گرفته ام	نی را غیب سپاه و نه محتاج شکم
تا من به بسته ام که فقر بر من	از تاج فقر طعنه زن تحت سحرم
اطراف عالم از نفس من معطر است	زیرا پرورش است درون همچو بحر
ز انهایم که پای زردا من فروم	کرفی المثل چو کوه ننی تیغ بر سرم
یا جوج حادثات جهان را چنان ^{عبار}	با من که در شکوه چو سبک درم
همچون زمین بصورت اگر مقلد ^{لیک}	چون آسمان بگوهر معنی نو آنم
با خسروان روی زمین منست جلیتم	تا من که ای حضرت ساقی کوثرم
شاه نجف امیر و لایست ^{غایت}	بر سر زعفران خاک ره او چو آنم



آس بر آستانه جا هوش بام	مهر است متکا و سپهر است تبسم
من خود کیم که دعوی محکم	من بنده کینه غلامان قسبم
سبب بخاندان علی و آل او	زان کرده ام درت که پاسبانم
و از آنکه بروایت او نیست	خشم من است کرمه باشد برادرانم
که چو بوتراب کسی در کمال و فضل	کویند هست بعد بنی نیست باورم

در کام من ز رحمت حیدر حیات
کز ذوق آن حرام شود طعم شکر

مخفی نماید که این بنده بعد از مدت ها مفارقت از فیض حضور اقامتی
مکرم معظم در سال هزار و سیصد و یک هجری بشهد مقدس شرف
شدم که چندی نگذشت در فصل بهار آن سال جناب مستطاب
اقای معظم سلمه الله و مد ظله نیز مشرف شد و سالتقا در زمان
تولیت مرحوم مغفور میرزا سعید خان وزیر امور خارجه خطاب ترا



در حق مغزی ایه منصب خادمی در کشیک چهارم تعلیم منجر رقم آن
 وزیر بی نظیر توفیق رفیع صادر شده بود و سال در دوا ایشان هم
 بخراسان حکومت آن صفیات با مرحوم رکن الدوله برادر مرحوم
 مغفور شاه شهید طالب را و بود و آنوقت این بنده نوعی تسکین
 بکار که از آن ایشان بهم رسانده بود قبل از ورود جناب معظم از
 جانب سنی احوال شاه شهید اعلیٰ الله مقامه و تخط مبارکی در
 توقیر و احترام ایشان ضمن مطالب حکومتی رسید شایسته ازاده معظم
 لکن احوال ایشان را پرسیدند و مراقب بودند همگی بطریق
 رسیدند از جانب تولیت عظمی و حکومت سینه و خدام ایشان
 مقدسه و انالی ولایت احترامات شایسته در حق ایشان بجا
 با کمال خوشی وارد کردند و بهی مقدم ایشان را که می داشتند
 سواد توفیق رفیع محترم که از قلم منجر رقم مرحوم مغفور منبر را رسید

وزیر معام خارجه در آمده باین قرار است تمیادراین رساله درج میکند

توقع رفع

الفرقة لله والرسول وللمؤمنين رفیعترنخی که در الفاظ از آن نظام

گیرد و شرفیابیانی که غرر معانی بدان آغاز و انجام پذیرد حمد
عزادند علام و شکر کرد کار معنام است عتبت قدرته و عمت

نعمته که لوای ولای مارا در هر قطر شاسع بر افراشت و بای
علای مارا فوق الرفع اتاسع بکذاشت

بیت

ان الذی سمک اسماء بنی لنا	بیتادعائمه اعز و اطول
---------------------------	-----------------------

و در و دشایان و شمای بی پایان نیاز حضرت قدس نشا

محافل انس آباد و اجداد کرام ما علیم من الرحمن الف سلام

نخست مخدوم عالم امکان و عالم علم امکان و ناظم مصالح جهان

محمد مصطفیٰ کحادی مد اشکهُ اسفار توریة بن آیات قران
 و آل اطیاب و اصحاب انجانب او باو که سلسله تبار
 صدور و آسمان ولایت را بدورند خصوصاً صهر معظم و منوکریم
 و یکانه پسر غم او اخوانی و خیر اناس کلم و اولاد
 و امجاد و احاد انجاد او که کینه خادیشان جبرئیل امین و کتر
 چاکر شان را شرف بر ملکوتین است از انجا که در نظر لطافت
 و وجهه مکارم و اعطاف مانزدیک و دور و غیاب و حضور
 یکسان است هر یک از شیعیان خاص را که در این تخت
 پسر اختصاص سمیت ارادت و اخلاص است و این ام
 قاص فیضی از رحمت علم مادر خور مرتبه و مقام مثال
 حال خواهد کرد و بابر نوال و سخاوت فضائل برگشت زار
 آملش در هر ناحیه بادیه ام عالیته از دینی باو وجود کفای غنی

خواهیم بارید خاصه آنایکه در مکتب سیادت که منبع سعادت

اصیل و از فنون معارف دارای خط خریل و مصداق

علماء امتی کاتبیاء نبی اسرائیل من جمله جناب قدوسی نصاب

قدوسی انتساب عمده الا عالم و الاطیاب المخلص الصادق

فی الولاء میرزا محمد رفیع نظام العلماء که سالهاست با

حسب و عزت در صفحات آذربایجان مارا متکلم

و جان نشان و مبدء و قه ایا لا فضع عمل عامل

شایسته پاداش و احسانت مکرر در حضرت کردن

سبقت ما مستدعی انتسابی کردیده اینک مدت ارتقا

او بسر قد نصاب رسیده وقت است که عرض او را

بسمع رضا اصفا و ایجاب و بکرمه

فاستجبان و بنجیاه من نعم جواب فرمانیم بل در مدارج

قریب ابواب و رفعا و مکانا علیاً بروی او شایم
 لہذا امر منجر مینایم کہ جناب جلالتماب قوا اللہ علی و السلام
 ولی استان عرش مقام مؤمن الملک حاجب خج
 و رخصوان با اخلاص ما اعز الہ الضارہ و ضاعف قسار
 پایہ قدر او را بر آرد و بخدمت خادمی در شیک چہارم
 تشرفاً مفتخر دارد

رتبہ سئل بہا العظیمین جبریل و میکال کیف قد خدا ما
 نامنطوق سعادت بطلعہ الملک السعید را ورد
 زبان سازد و مضمون

الی شرف ترامی ترقیاً و مطلقہ الی ابد بعید
 بر امثال زمان بلکه بر ملائک آسمان بنار و مقرر آنکہ غمال
 خجہ حصال شرح فرمان قصا مثلاً را در دفا تر علو ثبت و ضبط

از تبدیل و تغییر مصون و محروس دارند و کان ذلک فی سوره سوال^{۱۲۹۵}

سواد و شیاطین یونی است که بواسطه و آثار کن اله و

صادر شده بود

جناب نظام العلماء از مخلصین و از اشخاصی است که در
آذربایجان بلکه همه ایران معروف و بعضی و دولتهای مشهور
کمال مرحمت را در بار او داشته و داریم و انشاء الله تعالی
در سفر مشهد باید خیلی با دوشش بگذرد و تمام حکام خراسان
مخصوصاً کرمان و کمال رعایت و توجه را در آسایش و بخت
تولدت اوراق گوید این بند و آیات شریف این در خراسان غالباً از حد
ایشان مستفیض بودم بعضی دستخطهای دیگر نیز دیدم که در
حال توجه و قدردانی شاه مرحوم طاب ثراه بود و سواد بعضی از
آنها را برداشته ام یک برای یادگاری قبل از شروع مهمل مطلب

ثبت میکنند کلام الملوک ملوک الکلام
 من جمله دستنهی است که در سفر اول طهران و خراسان ایشان^{شد}
 جناب سام العلماء حقیقه همیشه از دو تنواهی های صادقانه
 شما کمال خوشنودی و رضامندی را داشته و داریم و شما
 و سلسله شما را از مخلصین خودمان و دولت و ملت
 میدانیم این دفعه هم که شما را دیدیم و مختصر صحبتی که شد بر عهدا
 سابقه ام افروزد و بسته خود و اولاد و اقارب شما در
 کمال آسودگی مشغول خدمات و دعا کونی باشند بعضی
 مطالب و فقرات اگر باشد توضیحا بنجاب وزیر امور خارج
 اظهار و آنها نمایند البته احکام آنها داده خواهد شد قوی^ت میل^ت رابع^ت
 و شما دیگر رابع بایشان خطاب بنجاب مستطاب اهل
 امین السلطان دام حلاله

جناب امین السلطان این کاغذ جناب نظام العلماء را خواهم
 کسیت که تواند بگوید خبری را در حق ایشان که غیر از دو تنخواهی
 دولت پرستی باشد این حرف را هیچکس نمیتواند بگوید چرا که
 بجناب ایشان نمی چسبد ما از طرز رفتار و دو تنخواهی و شاه
 پرستی و غیرت نظام العلماء بجز قسم است انقدر را منی
 مشوف بودیم و هستیم که قد و اندازه ندارد کاشش همه
 ایران سر مشق رفتار خود را از جناب ایشان بگریز است
 همین دشتی را لای پاکت گذاشته برای ایشان بفرستید
 ملاحظه نمایند

دشتی دیگر که در وقت دستاوردن مصباح الانوار
 تألیفی خودشان صادر شده بود

جناب نظام العلماء عریضه آنجناب ملاحظه افتاد در وصول

مرد و ضات شما که آیت صدق و کوا و دو تنوایی و دعا کونی
 شماست خاطر ما را منست و انبساط مخصوصی حاصل میشود و بعد
 خود ما را نسبت با نجاب کاظمی بنیم نسخ که در مسائل مبدأ
 و معا و برای این جنه و مضمومات آیات و اخبار جمع توان
 و در فراغت ایام مسافرت خود این وجیزه را ذخیره نماید
 ما خطه کردیم خیلی سانس و مفید بنظر آید و البته محل غنبت
 خواص و عوام خواهد بود و تیاج فکر و خاطر آنجانب هر چه
 باشد مطلوب و مرغوب است همیشه وصول عریضیات
 آنجانب که مراسم دعا کولی و هواخواهی دولت را احاطه
 در حضور ما موقع تحسین و قبول دارد از موافقت و کمال
 و میرزا محمود خان در خدمات مرجوعه اشارت کرده بودید آنجا
 همیشه خدمات ممتاز و بدو تنوایی مخصوص بوده اند کمال

مرحمت را نسبت بآنها داشته و داریم

ایضا صورت و سخط و بکر

جناب نظام العلماء کتابی را که فرستاده بودید بجنوب رسید
بسیار مقبول است و خیلی خوب نوشته اید بسیار مفید است

مطالب خوبی دارد

ایضا صورت و سخط و بکر که باز خطاب بنحو جناب

معاذ الله

جناب نظام العلماء در بقیه شماره که بجا خوش سپرد خود نوشته

بودید ملاحظه کردیم بسیار مخطوطه شدیم انحمد الله از خانواده شما

چه قدر ما اشخاص قابل فایده برای خدمات تربیتی شده

و حاضر هستند وکیل الیگانه که جای خود دارد چه قدر ما قابل

ارجاع خدمات عمده دولتی است و مشغول است

میرزا محمود خان بهم اکتی جوان آرات و ناسته هر نوع
 خدمات است انشاء الله تعالی پسرهای شما هم همه قابل
 و نشاء خدمات نمایان در آتیه خواهند بود در حق شخص
 شما هم کمال مرحمت و اتفاقات را داشته و داریم بودن
 شما را در طهران در حضور پشوت فراموش نمیکنم باز هم آتیه
 اتفاق خواهد افتاد که ملاقات شود و بحضور برسد زنده و شاد
 در این دستخط مبارک مقصود از وکیل الملکت مرحوم میرزا اسد
 خان ناظم الدوله است که آنوقت لقب وکیل الملکت
 داشت و مراد از میرزا محمود خان غلام الملک شیرازی
 است که حالا وزیر علوم میباشند و هر دو برادر
 صلبی و لطنی جناب مشطاب آقای نظام الملک میباشند
 و سخط مبارک دیگر

خط غرضیه
 جناب مشطاب
 آقای حاج میرزا اسد
 فرزند جناب معظّم بود
 که حالا غرضه از اهل
 و زاده و طرف
 و اعتماد طوکانه است
 ادام الله

جانب سوم بعد.

دریغه خلوص و ارادت فیض آنجانب که از دعاگویان خاص
 حقیقی میباشید با کتاب تراشها و از تالیفات آنجانب
 بواسطه امین السلطان بحضور رسید بطرف غایت و انتفاع
 مخصوص ملاحظه نمودیم حقیقه کتاب را خیلی خوب تالیف
 نموده اید مختصر و جامع و صحیح مختصر و مفید که از قدیم گفته اند
 همین است مخصوصا در اوقات در حضور خود که هستیم که همیشه ملاحظه
 فرمائیم قد رحمت شما در راه شرع و ملت و دعاگوی کافی کمالا
 منظور داریم دست لاف عیدی هم مخصوصا بامین سلطان
 دادیم برای شما بفرستد جمادی الاخری ۱۳۱۳

در تعریف احوال جانب مستطاب معظم علا و بر آنچه بعض
 تحریرات و تقریبات از معتبرین علماء اعلام و فقهاء کرام

در طهر برخی مایعات ایشان نوشته شده و نوشتجات چندی از
 مرحومان مغفوران فاضل ابروانی و فاضل شریانی اعلی الله عنهما
 و بعضی معتبرین دیگر از علماء و عبات عالیات و بعضی علماء
 تبریز مخطوط شده کلیه دلیل کمال تجسید و تحسین و اعتقاد و اعتماد
 بر هفت مقام و علوم مراتب عمیه آنجناب بود و حقیر خواست
 سواد بعضی آنها را در این مجموعه درج کند در این باب از
 جناب معظم استیذان کردم مایل نشدند و فرمودند چون ما
 منظوری و غرضی در انتشار و اشتها را ننهانت نگارش شود
 آنها لزومی نخواهد داشت

کتاب مؤلفه ایشان بسیار است از جمله آنچه این بند و نگارنده
 نسخه آنها را دیده و باین تفصیل است کتابهایی که تا حال طبع
 شده معروف است من جمله

ترجمه الادب فارسی در مرف و نحو کتاب شمس الامثال
 رد الوة البحار حقیقه الامر و در بیان مسئله لاجر و لا تقوین رساله
 كنوز السعاده و رموز الشهاده عربی مفاتیح كنوز فارسی در مرف
 و اسرار شهادت مفاتیح الانوار در توحید و بیان معاد
 جسمانی شهادت مقالات نظامیه فتوحات نظامیه
 سفرنامه غروی ترجمه خاقانیه در بیان حدود و حقوق سلطنت
 و رعیت اینس الادب و سمیرا شهادت مثل مطالب
 متفرقه که در سبک کنگول است کتاب حقوق دول و مل
 آداب الملوك در شرح فرمایش و دستور اهل جناب اسب
 علیه السلام بجهتین ابی بکر و نمیکه اورا بجاوست مصر منیر ستاد
 حقوق نظامیه در شرح رساله حقوق حضرت سید الشجاد علیه السلام
 مروی از بکار و حصال و کتاب من لا یخضره لفقیه

طمانه رضوی مجموعہ زیارات حضرت سید
 امام رضا علیه السلام و حضرت یحییٰ که چای
 و لؤلؤ البحار که در زیر نظم رسیده

کتابهایی که هنوز چاپ نشده

مجموعه قصائد در ذکر منافع و فضایل جناب میرعلیه السلام
 اربعین مختصر مشتمل بر چهل حدیث مختصر اربعین مفصل مشتمل بر چهل حدیث
 مفصل سفرنامه رضوی دیوان قصاید و اشعار عربی و فارسی
 در مدائح و مرثیاتی فوائد نظامیه

در سده ماضیه سال هزار و سیصد و بیست و دو و بجزی که
 بازمین بنده بارض اقدس مشرف شده بود در عرض راه
 از گذارش حال ایشان مکرر بعضی آقایان و معارف
 و آشنایان بواسطه نسیجه داعی جو یا شدند بقدر بصیرت
 و اطلاع خود جواب دادیم تا آنکه در مشقه معش نشد یکی از
 مخلصین ایشان مشرعه بنظر رسید که خود جناب مستطاب معظم و قوی در
 جواب شخص عزیز از دوستان خود نوشته اند راجع باین

باینو قانع باقتضاء ارادت خالصانه نسخه از او برداشتم تا اصل
مطلب و حقیقت واقعه بدست آید و این تفصیل مبرور و مورد
بوضع دیگر تبدیل و تاویل نکرد و این روزها بمان نسخه بنظر بعضی آقایان
رسید شوق در استنساخ و طبع آن نمودند

لذا این عبد فقیر بمقام طبع آن برآمد و طبع و انتشار آنرا نزد
خود نوعی خدمت بسلسله سادات عظام و ذریه اولاد آئمه امام
سلام الله علیه دانست

بدان امید زدم نقش قول حضرت ^{سید} که روز شربدستم خبر این عمل رسانید
و قبل از شروع بنقش و مقصود تمیثا و تبرکاً این دو حدیث معتبر را
در عنوان مطلب نقل میکنم

علامه حلی مرحوم در اوایل کتاب قواعد نقل میکند
که جناب رسول فرمود اتی شافع یوم القيمة لأربع صنف

ولو جادوا بذنوب اهل الدنيا

رجل نصر ذريته ورجل بذل ماله لذريته عند المضيق
ورجل احب ذريته باللسان والعقب ورجل سى في حوائج
ذريته اذا طردوا وشردوا

وقال الصادق ؑ اذا كان يوم القيمة ماذى مناد
ايها الاخلاق انصتوا فان محمد م يكلم فيصت الاخلاق فيقوم
النبي م فيقول يا معاشر الاخلاق من كان له عندى منية
او معروف فليقم حتى اكافيه فيقولون يا بائنا واهما تاذى
به واذى منه واذى معروف لنا بل الية والمعرف لله
ولرسوله على جميع الاخلاق فيقول م بلى من اوى احد من اهل
بني اوكسا هم من عرى او اشبع جائعهم فليقم حتى اكافيه
فيقوم اناس قد فعلوا ذلك فيأتى السداد من عند الله

یا محمد یا حبیبی قد جعلت مکاناً فاستم الیک فاسکنهم من الجنة
 حیث شئت فیکنهم فی الویلة حیث لا یجوبون عن محمد واث
 بیه صلوات الله علیهم اجمعین امین

صورت جواب آن قدوة اولی الالباب که در شرح و آیه
 معلومه اجمالاً در جواب بعضی دوستان مرثوم داشته ام
 بعد تحسین و تسلیم بنویسند
 بِسْمِ اللّٰهِ خیر الاسماء

از تفصیل این قضیه که شما حالاً جو یا می شود پیشتر مانده بعضی دوستان
 از داخله و خارجه مکرر جو یا شدند ولی آنوقتاً ملاحظه کردم باین
 زودی که سنوز اطراف این واقعه را دیگران در دست
 نشینده و مرکبین بجزایات خدائی رسیده شرح این
 قضیه جز اینکه اسباب مرید طلال دوستان و مایه فسرده کی

خاطر ایشان باشد لذتی و ثمری ندارد

لنذار رضا بقضاء الله و تسليماً لامره همه را بکوت کند رانده اند

اقایان از کارش شرح حال و تفصیل مقال عذر خواستم

و در پیش شاه و که از اهلانکه باعث این کار را بودند اسی

نبرد و شکوه و شکایتی با حدی نکردم و الا شاه و وزیر از مطالبه

حقوق ما با صرف نظر ننمود و عهد و عمت سکوت عدم غمت خود

بود که قبول آنرا نزد خود نوعی ذلت و منافی غیرت سیادت

دید و صرف نظر کردیم

چنانچه از موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است

که سوال کردند از آنحضرت چرا امیرالمؤمنین علیه السلام

فدک را بعد از استقرار امر خلافت استرد و نفرمود

آنحضرت این قسم جواب داد انا ابل مبت لا یقدرن

حقوتنا قمر جلنا آلا هو یعنی آلا آله

عقیل نیز که خانه حضرت بنوی را در که فروخته بود و بعد از فتح که
 بانحضرت بعضی عرض کردند چرا خانه خود را استرجاع نمیفرمائید
 آنحضرت اینگونه جواب داد تا آنکه چندی نگذشت مجدداً
 اثر تسلیم و سکوت این بندگان در عالم شهود ظاهر و نمایان
 گردید مغرضین کاملاً بجزای خود رسید و کم کم مطلب برای دو
 نزدیک بوسائل مختلفه واضح و آشکار شد همه دیده و دانستند
 که از ما با جای گشائی نبوده و بر هر طرف دعوا با کسی نبوده ایم بلکه
 مایه این مفسده همان غرض بعضی مردم حسود خود خواه بود که چون
 این خانواده را محل خیالات خود میدانستند و از ما با در
 باره خودشان همیشه بلاحظه مراسم شامانه و توجهاست
 اولیای دولت درباره خود کمران و مخوف بودند و میخوا

در آنمواقع توپنی برای ما و خدمتی شمس بعضی ظلام نمایند
 لهذا به مهمتید و همراهی چند نفر آن شعله افروخته را که تمام
 اهل ولایت میدانست برای دیگری است تدبیر است
 خفیه و همراهی بعضی اجزاء و عمده مخصوص لطرف ما مشتعل کردند
 تا عوام را باین وسیله و حیل در این سمت مشغول کرده پس بواسطه
 و هشت و دشت این حرکت فارق عادت آنجا است
 از صرافت تعرض بدیگری انداختند عجب است چندی
 نخواست مطلب با غلب اهل ولایت معلوم و اغراض مفهومی
 و از باطن اجداد ظاهرین و فاشان به نفاق و اتفاقان
 با اختلاف متبدل شد و هر کدام از ایشان بدانی متباد کردند
 و فلان و بجهان نیز مجاز است عمل خود رسید که وضع همه اینها را
 دیگران هم دیده و شنیده حال دیگر خندان اجابت تبصریح

و توضیح این مطالب نیست

قال الله تعالى و يوم يعرض الظالم على يديه و يقول المستنم

اتخذ فلانا عبداً

ظالم و فلان که در اندک زمانی با غلبه اعوان خود از میان
رفتند حالاً نمیدانم در آن عالم چه حالت دارند و معامله
اجداد و طایفه بین با آنها چگونه میباشد برای ما که بجهت آن
در مقامی آنوصفا در اندک زمانی انواع و اقسام خوشوقتیا
و دکشائیا بهم رسید و همه این کثاینها بقیه و خودم
و همان اعراض از خلق و توجه بچنین بندگان بود

که اغلبی و روز با غم بود

المحی قد انقطع رجائی عن الخلق انت رجائی

بعد ازین و قانع و اقامت محبت و مهربانی اشخاص منفرض در حق

ما لا یسترا از پشترافزود و مکرر از جانب مردمان بزرگ
 علاوه بر رسم ملاطفت و دلجوئیها ظاهر گردید تا اینکه
 با کمال شوق و لذت زیارت حضرت عبدالعظیم زیارت
 معصومه قم و تشریف بدین منوره زیارت که معطر است
 عبات عالیات بخوبی و خوشی نصیب گردید علاوه
 بر سیاحتی با فراغت طهران و دیدن بلاد عدیده
 داخله و خارجه و ظهور ملاطفتها و انانیتای هر پهل مردم
 در بلاد غربت که تفصیل آنها را از دیگران بایستد
 و نعم ما قیل

لو كان في شرف الدنيا بلوغ
 لم ترح الشمس يوما واحة
 بعون الله در این سفر ما همه جا حلقا حاصل کردم و لذتها بردم و
 در این انقلابات روزگار بجز آنکه در عالم خود حالت خوش

در این سفر ما همه جا حلقا حاصل کردم و لذتها بردم و در این انقلابات روزگار بجز آنکه در عالم خود حالت خوش

بهم رساندم ولی اعتباری دنیا را کامل فهمیدم و لم از محبت
 هرگونه علما قیامت دنیوی نوعی سر دوست شد که دیدم هر قدر
 علاقه دنیوی زیاد باشد صدمه و اندیشش در دنیا و عقبی بیشتر است
 هر که باشد پیش برش بهتر بقایا مایل بیکباری شدم
 و نسیم ما قال

نه در انانیات فاحشا صد اللعالم و صیقل الحسرا

فصلی

کیسه برانند و این را بگذر	هر که تنی کیسه ترا سوده تر
خفتشی درد سری می پذیر	ورنه برود امن افلاس گیر
کو ره کم ریش دلی داشت تنگ	موی کنان دید و کس را
گفت رخم که چه زجاجی بپشت	ایمی از ریش کنانم خوش است
مصلحت کار در آن دیده اند	اگر خسرتو بار تو بخردند

تا تو چو عیسی بدر دل رسی فی حسری بار منزل رسی
عن التجا علیه السلام ان الله لیتعاهد عبده المؤمن بالبلاء
كما يتعاهد الغائب اهله بالطرق وانه یحمیه الدنیا کما یحمی العیوب
المريض

در حل الشرائع از ابعبید الله علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت فرمود ان الله لیتعاهد عبده المؤمن بالبلاء
ثم الوصیون ثم الأمثل فالأمثل واما متقی المؤمن علی قدر
اعماله الحسنه فمن رضع دینه حسن عمله الله بلاءه وذلک
لان الله عز وجل لم یجعل الدنیا ثواباً للمؤمن ولا عذاباً للكافر
ومن اتخف دینه حسن عمله قل بلاءه و البلاء اسرع من المؤمن
التقی من المطر الی قرار الارض

و فی کشف الغممه عن جابر الجعفی قال قال لی محمد بن علی

يا جابر اني لمخزون واني لمستقل لعقب قلت وما خبرك وما
 شغل قلبك قال يا جابر انه من دخل قلبه صافي خالص من
 شغله عما سواه يا جابر ما الدنيا وما عسى ان يكون ان هو الا
 مركب ركبته اد ثوب لبسته او امرأة اجبتها
 يا جابر ان المؤمنين لم يطغوا الى الدنيا لبقا فيها وكم آمنوا
 قدوم الاخرة عليهم ولم يصيهم عن ذكر الله ما سمعوا باذانهم
 من الغيبة وكم همهم عن نورا الله ما راوا باصفيهم من الزينة فهازوا
 بواب الابواب وان اهل السحوى اسير اهل الدنيا مونة وكم همهم
 مونة ان نيت ذكره وكم وان ذكرت اعانوك قواين
 بحل الله عز وجل قواين بامر الله فطغوا محبتهم لمحبة ربهم ونظروا الى الله
 والى محبته بقلوبهم وتوحشوا من الدنيا بعبادة ملكهم وعلوا ان
 ذلك منطوڑ اليه من شانهم فانزل الله نائمه نزلت

من باب و اما بنمونه رکنت فحش

مختصری از مفصل میگوید اولاً شاخودا شته شیده اید و مید

که بجا آید تا بحال این خانواده همیشه خیر خواه عاقل بوده و بطلم

و اجماف و تعدی هرگز معروف نبوده اند و بکرم خجانی

در دولت و ملت موسوم نگشته و الا بعد از این وقایع نیا

نی ماند و بسته مذاکره میشد چنانچه اعلیٰ میسر اند در دست

عسر با همه خانواده برای اغلب اشخاص وسیله خیر

و کار گذاری بوده و سر اهی در ترقی ایشان نموده و در

مواقع مقتضیه از هیچگونه مساعدت مضایقت نرفته حتی اگر از

دیگران کاهی بخلاف دوستی و محبت اقدامی شده بقدر

مقدور او را بر با عراض و اغراض دفع کرده و عمل بمضمون آ

شریفه نموده که لاسینوی آکنده و لا استیاده دفع بای بی ا

رو چای بخت
بی درداش چه کردیم
کمال غصه و کمال فتنه
شربت بود طبع زرد فزون
افزوده گشته حال صحت
اندر کشته گشته گزین
کشم بر تهمان کز زاریم
پیش در زبان خوش فزون
قدر فرجه همه در دست
سرمه نبوده در این چه دست
این سر و سر همه چهره
میشد مدینه زرد و قضا
تسلیم شود به چه قضا
شخصی نام او نیست
تقدیر خوش است نه درم
راز و دلم خوش است نه درم
از گردش زمانه در خرچ
چون روی مهری خدای کرده
فایده است نیت از کرد و بخت
روزگار

در این اتفاقات چیزیکه چنانکه نثر مغرض بزبان و دمان عوام
 تمام انداخته بودند و بان هوا و حرف پیوده و فریادها
 از جا در آوردند و خط این بود که در این خانه ما کندم بوده است
 و بعد از آنکه ما از وطن اعراض کرده حرکت نمودیم و خانها را
 حکامان بی صاحب بیدار کنان گذاشته شبانه بفرم قدم و طهر
 روانه شدیم صبحی که اشرار و اوطافان بی صاحب و صرا
 ضای دیدند داخل خانها شده دیدند که در تمام این خانها کیم
 غله نبود و هیچیک از ما آنوقتها در این مملکت چنان اطلاق
 غله خیرند اشتیم که غلا و د بقدر مصرف چندین خانه خود
 و بستگان غله داشته باشیم بخصوص در احوال که در تمام
 این خانها کیم غله نبود ولی اسباب غله از قدیم و جدید
 از غلا و نفرد و جدید و صنوف ظروف از صنایع چین و دیگر

و کم سیراتی من بعد عمر
 ففرح کرتے اقلب التیمی
 اذا ضاقت بک الآحوال
 ففرح بالواحد الفرد العالی
 وقعه اولی قصیده قائم مقامی بود که در سال هزار و سیصد و
 بجزی مطابق دہ فی قلوبہم مرض العاق فاد وقعه دومی در سال
 ہزار و سیصد و شانزده موافق عدد لا غوثیم اجمعین ۱۲۱۶
 یا مای السلام تم فایہ قد است عرفت و بد اگر چون بعض ارباب
 غرض وجود اینخانوادہ را ہمیشہ تحمل استقلال ریاست خود
 میدانست لہذا باطنی بہر وسیلہ طالب قنہ و مخصبہ بود تا
 برور بدستاری جمعی اینخانوادہ رسانند تفصیل این احوال کہ بعد از
 انفصال مرحوم حسنعلی خان امیر نظام از شغل پکاری آذربایجان
 در حالتیکہ مرحوم مغفور میرزا عبد الرحیم خان قائم مقام دراز
 حاکم مستقل بود اورا با عجلہ و اسرار سگلیف پکاری کل تبریز

شکر است از این صاحب
 خدی شکر است سر محمود اہل
 عیب و شکر است از این صاحب
 حشیا و شکر است از این صاحب
 و انہما کہ باعث عزت و
 صدہ زدن بدست خود
 بودند کا ملایہ صلی
 سیدہ امین سر شکر
 شدہ بہر سبب کہ
 در گذشتہ از این صاحب
 صدہ باول در دست دراز
 بیج بہر سبب کہ
 سگلیفات باوردگان بہر
 دراز و دراز و دراز
 نہایت غنی و بیست

احتیاج فرمودند و هر چه او خود ملکر افازین ناموست
 عرض استغاثه نمودند و خواست بلکه زیر بار نزو و مقبول
 کردند تا محض امثال امر بهیونی از ارومی به تشریف آمد
 لایحه مقصدی این شغل حلیه گردید
 فحما اذ انسان و کان ظلمنا جهولاً
 و او نه تنها با کمال خوبی او از این شغل را نمود در این
 بین بر حسب امر مژگد بهیونی یکی از آقایان طویل القدر
 این بلده را مدارا کنان و خواستند و او مایل نبود برود و
 بهر وسیله از قایم مقام متوقع رفع این فقره بودند
 قایم مقام نیز هر چه از ادبیای دولت رفع آنرا استدعا کرد
 تا منظور این شخص عمل آید بهر ملاحظه بود از مرکز اعلی قبول نفرمودند
 لایحه سکوت نمود تا آنکه آن شخص سفری کرد بعد از چند روز

که معاودت نمودند این آیت را عیش و نوش باطناً از قایم مقام رنجیده
 خاطر و طول بود و اینکه در تبریز عله قدری کم و مان اندکی گران
 گردید بهانه بدست آمد حضرات مفسدین میان رتبه
 و عوام شهرت دادند که قایم مقام میتواند بزور حکومت
 مان را ارزانی و فراوان نماید و حال آنکه قایم مقام
 قادر باین مطلب و مرام نبود پس عوام مجتمعا خانه ایشان
 آمده ارزانی و فراوانی مان را باصره ارزانیان
 درخواست نمودند بالاخره او را باصره دادند
 که خود بدرجانه رفته از حضرت اقدس والاچاره جوی
 برای ارزانی و فراوانی نماید و این فرقه عوام و گروه
 کالائعام سابقا در این بلده بعضی عادات بوم مسوق بود
 چنانکه نظیر این قتیبه در اینو لا در عهد پیکاری مرحوم میرزا صالح

در این مقام
 در تبریز
 در این مقام
 در تبریز
 در این مقام
 در تبریز

قایم مقام معروفست و بعد از او در عهد پیکاری مرحوم
 مغفور میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان نیز معهود با اینک
 هر دو از خانواده بزرگ و مقبره اشخاص علیل القدر و منزله
 خوشحالی و خوش سلوک بودند و بیجک ایشان را در بنا
 کرانی مان تقصیری نبود ولی با همه حسن معاشرت و خوش خلقی
 ایشان بعضی ارباب غرض برای احب برای اغراض خود
 بترکیب بعضی بزرگان و غوغای عوام کام الا انعام کار را
 با بخارسانند که البته شلخته اید و تمام اغراض مخربین
 تو بین ایشان بودند که کرانی و ارزانی مان و هوا و هوس
 ایشان سب و غارت بودند حصول امنیت و زکات
 و بیس هذا اول قاروره گسرت فی الاسلام
 جهان را چنین است رسم و بهیه بخور و عین زشتی

با اینکه مرحوم میرزا عبدالرحیم خان قایم مقام همه جا بدینداری
و خوش کرداری و حسن رفتار معروف بود چنانکه آنهایی
که در ماموریتهای خارجه او را دیده بودند موافقت او را
در حفظ شئون دین و دولت همیشه تحمید و تحسین نمودند
و حالانیز از آن اشخاص جمعی حیات دارند همیشه ذکر

خیر او را می نمایند

طریقت بجز خدمت خلق به تسبیح و استجاده و دل نیست
ولی بعضی اشخاص که غرض شخصی یا این خانواده داشت
و از شمول انواع مراحم مخصوصه ملوکانه در باره این خانواده
با طنا همیشه بد دل و منزجر بود که وجود ما را مانع استقلال
ریاست خود میدانست لهذا با بعضی رؤسا با تداوم
خفیه عوام را با تیرام آوردند که با جمعیت داور و حامی نقبه

بدینجهان ایشان آمد و اصرار در استعلاج ارزانی مان کردند
 کرانی و ارزانی نیز که تحت قدرت و اختیار قائم مقام نبود
 بجزرات جواب داد ایشان خواهش کردند لا محاله
 خود بنفشه عریض ایشان را بجنوب حضرت اقدس و الا
 برساند لهذا قائم مقام بعد از سوال و جواب زیاد
 باعوام با جمعی نوکر و عکله خود بدینجهان رفته دلی اینها از کجا
 متفرق نشده بنیان انتظار جواب در حیات بیرونی و غیبه
 ایشان ایستادگی کردند تا که جمعی از ذر و دغل و ثانی
 افرو و اغلب نوکرهای قائم مقام نیز همراه خودش
 بدینجهان رفته بودند چند نفر معدود فراتر از سرایدار و دو
 سه نفر قراول آنجا مانده بودند چون میان آنجمعی از دمام
 در اینچند روزه از شهر و اطراف جمعی دزد و دغل

نیز بطمع اغتشاش و تحمیل غارت از هر طرف دور آنها
 جمع شده فقط وقت بودند که رشته نظم و امنیت هر وقت
 گسسته گردد و ایشان بمقاصد خود فائز شوند آدمهای
 متحرک قوی نیز دقیقه از تسویق ایشان بعضی اقدامات
 غفلت نداشت یارب بعید بن چون بگذرد که مردم
 لهذا آن اشخاص که خانه قایم مقام جمیع شده بودند
 تا عرصه را خالی و خانه را بیصاحب و بی مانع دیدند دست
 بغارت زدند از فروش و طر و ف و اسباب
 آنچه توانستند بردند حتی در سرما با همدیگر نزاع و غوغا کردند
 در آن میان یکی زخمی گشته شد

این جهان بر مثال مردار است	که کسان کردوی هزار ساله
این مراد را همی زند محلب	او مر این را همی زند مہفت

مرحوم مغفور حاجی میرزا موسی آقای ثقة الاسلام طاب
 شاه و جعل الجنة مشاه که بمسائیه شخص غرض غیوری بودند
 در این بین از مسجد با جمیع ثملی از سبک کان خود بخانه اش
 میآمد نزدیکت رسید و آن جمیت و وضع منب و فاع
 معاینه دید که اجامرد او باش با عجله و شتاب
 اسباب مرد عزیز را بی سوال و جواب میریزد انزوم
 دیگر طاعت نیارده با عصای دستی خود چند نفر را
 و آوهایش نیز از هر طرف رسیده بوام بچپ کی کرده
 بنوش جماعت را متفرق نموده و گنذاشتند که دیگر بخانه
 خاوت و اندرون داخل شوند شنیدم انزوم گفته بود
 من در ان موقع سکوت و تحمل را شرعا حرام دیدم و خود را
 محض اداء تکلیف شرعی بآنم که انداختم ولی عجب است

و ان شاء الله تعالی
 و ان شاء الله تعالی

سایرین همه تماشا کردند

رفته رفته از عزیزان شده تنهایی گداخته	کیمین از ایند کمان بخت جانین
عالم از اهل محبت بیک عالم	زان بیخون طائران اندوه
مادر این ده روز عمر از زندگی سیرام	خضر چون تن داده حیرانم بسیر جادو
ستی و غفلت شور از خلق صابا	تا که پیش زمرک بر خیزد ازین خواب

بعضی میمانان دیگر نیز بهر غرضی که داشتند بلافاصله عوام را
تحریک کردند جازه مرد در آنکه رفقای خود و سر مال غارت
اورا گشته بودند بالای تخته گذاشته بقوسو لکری و بنجای بعض
آقایان بودند از آنجا مابین خانه بودند و همه جا گشتند که کسان
قایم مقام ایستاده بگشته و حال آنکه خدا میداند محض اقرا بود
از کسان قایم مقام چند نفر معدودی اگر حاضر بود نظر تا کس
و سفارشش خودش آنها هرگز جنبشی نگرفتند و دست بکسی نرفتند

عجب این است یکی از معارف علماء شهر که تومی محبت
 حیران و کزبان آبیاده تماشا میکرد و بیغیرضانه گفته بود که من
 دیدم این مرده را خود این جماعت در سمرال فارقی که با بیکر
 نزاع میکردند گشتند و غلی با دمهای قایم مقام مذاکره شخص من
 مغروری تا آنجای حرف را از زبان او شنیده حکم بزدن آن
 مقامی بکینا و کرد عوام با و هجوم آورده صدمه باز زدند حتی
 نزدیک ببردن شده پوشش افتاده بعضی صلیا بعضی اورا
 از دست آنها گرفته بختاری کشیده مالش نموده شربت دادند
 تا بخانه اش بردند بعد قهر کین با بنیا گفتا کردند جمعی از کسب را
 همراه خود برداشته بجنور دالا برده بحضرت انداختند و الا
 از قول ایشان بعضی مطالب القا کردند که سوای چند نفر معدود
 کسی از آن صحبتها اطلاعی نداشت بعضی حرفها از قول

با این عالم عجم و بیکر بود

عوام که حرف خودش بود و بدو کسی مطلع نبود و آنچه خواهد
گفت بلکه دروغش را در بیاورند ولی غیبه انما النجوى بعد برآی
مردم مکتوف گردید بعد ازین اتفاقات قایم مقام و سایر
اقوام اساسی عمومی و صلاح خود و صاحبکار را در استغناء
خدمات دیده بآلوه خودشان را از کار کشیدند و بر این

حال خود گفتند

دو قرص نان اگر از کدم است اگر از نو	دو نای جاسه اگر کنه است اگر از نو
بچار گوشه دیوار خود بخاطر جمع	که کن بخوبی از اینجا بخیر و آنجا بد
هزار بار بخورت نزد این یمن	ز قریب کعبه و کعبه و کعبه

اینجا بن نیز با بعضی بستگان و حضرات همانوقت بمقاد
آیه مبارکه رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمُ اَلْهٰبُ
یکی از دماست نزد کتب شرروانه شدیم تا چندی بحال

بوده روی بعض منافقان را نهیم و همه روزه از علما و امارا
 و اقاتان شهر برای احوال پرسسی و اطفا محبت آنجا میایند
 کنارگیری و اعتراف مارا اکتسین و مخالفین و مفسدین را نفرین

میگردند و نعم اقبال

غم خورم و مان غم فسرایان	می نخورم ز آنکه من حکیم زبانه
در نه حکیم شنید و ام ز حکیمان	پند همان پنداست در دل و جان
سایه پد و کنار مرز و لب جوی	جویم و بر دولت آستین بپوشم

و برای اینکه ببردان بکناه صدمه و ازیتی نرسد خود مرحوم
 قاجار مقام بصدارت عظمی و اولیاء دولت مخصوصاً ذریعه
 نوشته است دعا کرد و ند برای اخذ و استرداد اموال و مؤلفه
 اخیر کت جبال بکسی پاپی نشوند و ماموری نفرستند و همه را
 بجزا و اگذاشته و آن اخذ و ایم شدید گفتند بعد از چند روز

دیگر اعلیٰ حضرت بمیونی که آنوقت هنوز ولیعهد بودند بموجب
 دستخط با مرحمت همه حضرات را بشهرخواستند و آن آستان
 عریفه استغنا از خدمات دیوانی عرض کردند و از مقام
 بشهر بعضی عذر ما آوردند چند روزی نگذشت که باز مجبور
 بموجب حضرت اشرف والا عین الدوله دایم اقباله
 که حالا اتابیک اعظم نا بکمال میل و مرحمت دستخطی موقتاً
 فرستادند حضرات را بشهرخواستند لایزال بشهر آمدند
 ولی چون اینها صلاح دنیا و آخرت خود را درک کردند از کار
 دیوان دید و بودند استدعای عجز از گردن که ایشان را
 دیگر دخیل کار دیوان نفرمایند و بعد از سه روز اقامت شهر
 مرحوم مغفور میرزا فضل الله خان وکیل الملک اخوی باستان
 مقدس رضوی و فرزندش حاجی ناصر السلطنه تعقیباً

و در وقت گذشتن از راه
 ایشان سر زاری
 و ناله بسیار
 و گریه بسیار
 و بی نهایت
 و بی حد
 و بی حساب
 و بی شمار
 و بی پایان
 و بی انت
 و بی حساب
 و بی شمار
 و بی پایان
 و بی انت

مالیات مشرف شدند

در این هر دو نام ماند چو سیم رخ و

شد دوستی عداوت و شد

و اندر حجر باشد یا قوت بر

منوخ شد مردت و معدوم

شد راسته خیانت و شذیر

اندر حضر باشد آرا ده را خطر

بعد از چندی علمحضرت بمیونی که آنوقت هنوز و سعید بود

بصرافت طبع و سخلی با بحال عطفوت بداعی نوشتند که در

احضار اخوی و فرزندی برکاسب مبارک خود تا که

و اصرار فرمودند

لذا هر دو از روایات مقدسه مرضی یافته معاودت

بوطن نمودند حکومت اربیل و شکیمن را بوکیل الملک و

فرمودند او با نضوب حرکت کرد و هر دو محال را در آن

مدتی در کمال نظم و آسودگی نگاهداشت

مرحوم قایم مقام بعد ازین واقعه قلمنا منزه شد خبری
 نفاست هم داشت به تجویز اطبا بعد از چند روز بزم^{آهسته}
 آب و هوا با مرحوم میرزا جواد خان مستشار الدوله
 کار گذار سابق خارجه بعضی دعات رفقه^{از} مرحوم در یکی از
 کاغذجات خود این فرد را نوشته بود

از آن تنهایی و ملک غریبی^{مبارک} که روزی چند شناسیم ماکس را کس را
 عجب است قریب سیال با یو قانع مانده علیحضرت همیونی
 خواب غیری که حاکی از اینجاست ما بود و دیده نقل فرموده
 باستدعای حاجی ناصر السلطنه انوقتاً بهما خواب را
 بدستخط مبارک نوشته بودند که حالا هم هست در این بین یکی از
 معتبرین علماء و معارف اقایان وفات کرد و چندی بعد
 که دقه مرحوم مغفور شاه شمسید اتفاق افتاد در حاشیه

ایلات از مغان مرضی شده هرگاه بیهوشی میفرستند
 در این بین آواز و وفات شاه شهید آنجا مشهرت کرده
 با فواید عوام افتاد ولی بجهت آنکه از این شهرت خللی بنظم
 حکومت نرسید بعد از آنکه مغزی ایله وارد اردیل
 گردید مگر آنکه مرضی خواست که بر کاب مبارک
 ملحق شود آمدن او و تکیه سر خدا در آن موقع مناسب
 ندیدند لاجنجا اقامت کرد و بجهت آنکه تعالی تا ورود
 او و بطهران مغزی ایله بنظم سر خدا آنجایی که آمد
 که حادثه روی نداد اما ای اردیل و مشکین و طوائف
 آنجا با این خانواده از عهد حکومت مرحوم منور میرزا
 اسداله خان ناظم الدوله نوعی سابقه ملذبت و محبت
 داشتند که مرحوم در زمان حیات مرحوم شاه شهید

و ایام حکومت خود بحسن سلوک و خوش رفتاری و انتظام امر
 ایالت انصفاست. ایشانرا راضی و آسوده کرده بود
 جناب وکیل ملک نیز که مامور شد عموم مالی بخشودی
 و رضا اورا پذیرائی نمودند تا زمان جلوس بمونی و وصول
 موکب سعید و بدار اختلافه مرحوم وکیل ملک تمام شهره
 و حوالی را بنظم شایسته نگه داشت

قایم مقام و فرزند می حاجی میرزا نصرالله خان ناصر السلطنه
 و جناب حاجی میرزا فتح الله خان سعید السلطنه برادر او
 حسب الامر در الترام موکب بمونی در رکاب مبارک
 بدار اختلافه روانه گردیدند و آنوقت حکومت طهران با حرم
 معزز میرزا اسد الله خان ناظم الدوله بود که بر حسب امر بمونی
 سابقاً از تبریز با اهل و عیال ب طهران رفته آنجا اقامت داشت

اعلی حضرت اندلسر همیونی پس از ورود در آن خلافت و بواسطه
 در پامی تخت و استقرار کارها بجهت اهمیت حکومت
 سمت شیراز امر حکومت انصافیات را مستقلاً بر حرم
 ناظم الدوله محول و او اگذار فرمودند جناب حاجی سعید ^{سلطنت}
 نیز نسبت نیابت حکومت مأمور و یک دو ماه قبل از ورود
 ایشان شیراز رسید مشغول نظم انماکت گردید تا اینکه خود
 مرحوم ناظم الدوله با اهل و عیال با اتفاق فرزندی
 میرزا اسمعیل خان اعزاز السلطه که داماد ایشان بودند
 شیراز گردیدند و در اندک زمانی با مرآتصفیات چنان
 نظم و آسایش دادند که مکرر بوسیده اشخاص بیرون مراتب خوشنودی
 و آسایش امالی انصافیات کاملاً برض همیونی رسید و بموجب
 رضای خاطر و مایه مزید مرآسم همیونی گردید بعد از مدتی

اقامت انتهای است اعزاز السلطنه با خوشش ببری شد
 حضرات مدتی بمعاذجه او مشغول شدند معالجات ثمری
 تجید پس آن مرحوم در سن سی سالگی در شیراز وفات
 کرد و جوانی که شد در حالتیکه دو طفل صغیر و عیالش
 نیز آنجا حضور داشت ناظم الدوله بواسطه کثرت حماقه
 قبی که با آن مرحوم داشت ازین قضیه بی نهایت پریشان
 حال گردید که آن مرحوم بعد از تکمیل علوم چند در مقانی نهایی^{خله}
 و خارجه سالها در سفارت پل پورغ و سفارت کبرای
 اسلامبول بسمت نیابت اول با کمال کفایت
 خدمتها کرده و در اداء خدمت بر حسب لیاقت دارای
 نشانهای عمده داخله و خارجه گشته در خط نستعلیق و شکسته
 خوشنویس و اسناد بود عربی را خوب و فصیح مینویس^ش

زبان فرانسه روس و آلمان را بجا حجت ترجمان باطل
 در آن مکالمه میگرد و می نوشت پس از وفات آن مرحوم
 ناظم الدوله خیلی متاثر و پریشان شد و با نیواسطه از اقامت
 آن مرز و بوم بی میل و بر عفت گردید وفات آن مرحوم در
 غربت بمنهم خبیثی اثر کرد

پس از مرگ جوانان کل کل پس از کل و چمن بیل مجوانا
 بعد از این قضیه ناظم الدوله مرحوم باصرار از حکومت
 و اقامت آنظر فضا استعفا نموده بعد از تکمیل ایامه معاد
 بطهران نمودند علیحضرت احمد شاهی شاهانه بر مرهم قلبی
 و باره ایشان افزوده حکومت طهران را مستقلاً بایشان
 مرحمت فرمودند و بعد از چندی وزارت تجارت را
 نیز عطا و بر شئونات او نمودند و او را دام الحیوه این

و درشته را بخوبی و خوشی منظم داشت تا مرگش
 علیل و پس از مدتی معاویه و یاس اطباء حسب الامر
 برای معاویه بخارج روانه گردید اطباء خارج بعضی معاویه
 کردند ولی سودی نداد و عیسی مزاج رفع نشد چون خود
 مثل باقامت طویل فرنگستان نبود و نیز است
 در ملک خارج بسوء القضا گرفتار شود با عیال تمام باز
 معاودت بپهران نمود و در آنجا وفات کرده بخارج
 بحسب وصیت در دارالعباده فم و جوار حضرت
 معصومه ۴ در مقبره مخصوصه که سابق برای مرحوم ائمه ازاد
 باشد و بود دفن کردند و پس از وفات او عمل وزارت
 تجارت از جانب بیهومی برحوم قایم مقام محول گردید چنانکه
 وزارت و ظائف و اوقاف نیز با ایشان بود و انبارها

در بیخ وفات
 ز طهر آمد و در بیخ
 رتبا آلوده در آنجا
 ۲۱۹
 باز یکی از شعراء
 گفته
 فغان این که
 که در پیش از او هزاران
 قضا امان ندیدند و بسبب
 در آنجا
 معنی و نویسی
 سر عثمان
 در آنجا
 در آنجا

که نوشتم جمله معترضه بود و رجوع کنم به تته اصل مطلب پس آنکه
ماظم الدوله از شیراز مراجعت کرد و بجنور بمیونی شرفیاب و
مرحوم ملوکانه کردید حکومت طهران و وزارت تجار
نیز با و مرحمت شد و او این هر دو شغل عمده را بخوبی اداره
نمود بکسبت مزید میل و مرحمت ملوکانه در حق ایشان
و ظهور الطاف مخصوصه اولیاء دولت قاهره بفرمود
اینها و او بازرگانی بخل و حد بعضی اشخاص خود خوا
از طهران و تبریز و دور نزدیک بمرکت آمد و بعضی شیان
انس نیز در خیفه بنای افساد و فحش گذاشتند چندی
مان کران شد در نظر عوام کمال الانعام ما را افساد کسب
بجلو دادند و حال آنکه در انمواقع خدا شایه است چنانچه
بعد همه مطلع شدند در تمام خانهای با یکدیگر کسبدم موجود بود

مجلس در روز دوشنبه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر الذي بعثه الله في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى والمنهج المستقيم
فقد بلغنا من فضل هذا المصطفى ما لا يحصى
ولا ينفذ ولا يعد ولا يدرى ولا يعلم
وإنما نذكر بعض ما ذكره الله تعالى
في كتابه العزيز من صفات هذا النبي العظيم

این کتاب در علمای
که در این کتاب
نویسندگان آن در این
جهان می باشد و
این کتاب در این
جهان می باشد و

این کتاب از حضرت امام رضا علیه السلام
در جواب سئوالی که در این باب
سپرده شد و در روز
سوم در روز

در حالتیکه عوام با جمعیت و ازدحام بمقام رسید حمزه
 جمع شده از مرحوم امیر نظام شاکی و طالب ارزانی
 و کثرت نان بودند و مکرر باین مضامین اعلانیان نوشته شهر
 پراکنده و بقونسول خانها چابده فقط امیر نظام
 اسم برده بودند از دیگری اسمی نبود حضرات ارباب
 غرض چاره خلاصی امیر نظام و مشغولیت خاطر عوام و آبروی
 غرض شخصی خود را که با ما داشتند در این دیدند بیکجا مان را
 در نظر عوام قادر و قوی بانجام مرام قرار دهند چاره و رفع ^{کمال}
 این مشکل لایحل را ازین محل نخواهند پس بانیو بسیار و بهانه
 آتش و شعله افروخته چند روزه را که برای خانه امیر نظام بود
 بجا نهایی بیکجا مان کشانید تا مردم باین مشغولیت از
 انصرافت بغیثه و امیر آسوده بماند و باینجه ^{مختار} بخت فریب
 الخائن خائف با قدم کبر عزت کنند

سرفتنه دارد در روزگار	من وستی و فتنه خشم بار
بمی مانم از دور گردون	ولی نیست در دی مجال گرفت
فریب جهان قصه روشن است	بپن تاجه زاید شب است
همان محل است این بیان	که کم شد در اولش کرم و نور
همان منزل است اینجا	که دیده است ایوان افراشته
چه خوش گفت جمشید با تاج کج	که یکجو نیز در سرای سپنج

چون بنسبت بد این قتل از وقت با امیر نظام بعضی تدبیر است
 محرابه کرده بودند امیر خیر بصوابه ایشان محظنت
 دوره خود از این بلای ناکهان تکلیف بحرف بداندیشان
 کرده تا اینکه حضرات بعضی اجزاء کار را از بکیرگی
 شهر و غیره که در این چند روز اقامت ایشان در سید
 عمره از مطالب ایشان با خبر و از خیالات فاسد و دیگران

پس عوام با این مشغولیت و تماشا از صرافت تعرض
و تماجم بخانه امیر و غیره اشتادند و قبل از حرکت ایستادن
با اندک فاصله که جمعی از عل و سادات و معارف
شهر خانه ما جمع شده صحبت از اسکات شهرار و دفع
و چار و جوی کرانی مان میگردند و در این بین بعضی مفسدین
مطلب را بر کزو با میر نظام نوع دیگر خبر داده بود
از امیر نظام رقه رسید که بودن جمعیت در اینجا است
بدگمانی و کمرانی جمع متکلفین مقام سید حسینه شد
شما عذر آنها را بخوابید تا ایشان از شما بدگمان نشوند
رقه را دادیم همه خواندند و من خود بطور خوشی عذر آن
را خواستم بکی رفتن خیال دخالتی هم در اینکار نداشتیم
در این بین مفسدین و اجزای مطلب را جور دیگر عوام

وین باب ازین کتاب
در بیان عیال و عیال
و عیال و عیال
و عیال و عیال

کرد و ایشان را و داشتند که با جمیع و اتفاق نزد من بیاید
 تا از من نیز در ازانی مان همراهی و موافقت بخواهند
 و بعوام از جانب امیر نظام بعضی اطمینان دادند پس بلافاصله
 جمعی زن و مرد جوان و پیر داخل حیاط شدند آنها که وارد شدند
 گفتم جمعیت در کنار باشد اگر مطلبی با من دارند بی خیال و بی
 ازدحام سه چهار نفر زبان فهمم بیاید به منم چه بگویند
 ولی چند نفری چون معلم بود بیرون فرستادند ایادکی کردند
 لابد کسان من حضرات را با اجبار و اصرار از حیاط بیرون
 کرده در را بروی آنها بستند اینقدره برای آنها نوعی توبه
 بخشش و حاجت کرد در این بین توی کوچه نفس بعضی
 مسکین نیز بر جاله رسیده و آنها را وادار بایستادن و
 در کشادن در نمودند و بجهت ایادکی جمعیت از هر طرف

مناشاهی و مردمان غیر معروف نیزید و در خانه جمع شدند

دل دشمن بفکر کشتن است	دل مظلوم با فکر حسد است
او در این فکر تا بجا چه کند	ما در این فکر تا خدا چه کند

اندکی نمدشت که پایانی صدای تفنگ و طپانچه از بیرون
آمد سه چهار نفر از سادات نیز حاضر بودند آنکه صدای تفنگ را
از خارج شنیدند برای احتیاط و ترساندن چشم اشرار
چند تیر تفنگ هوا بالای پشت بام خودمان خالی کردند
و من با و نیز هرگز را نمی نمودم؛ بلکه مگر کین صدای تفنگ را
از خارج شنیدند با شخاصی که در بیرون بودند اتفاقاً شبیه
کردند و گفتند که گمان فلانی چیست نفر را ازین جماعت
نوتی حیاط کشتند و بدر بنجانه هم چند نفر عوامی فرستادند
بکنو حضرت والا این قسمها خبر دادند پس از این

و شهرت تمام آنها که بیرون بودند بشبه افتاده از بسکان
 خود گمرازان ماندند که آیا کشته و مرده کسیت و کجائی است حتی
 مآشا چنانیز برای اطلاع و رفع این نگرانی در در خانه آباد
 نمودند و حال آنکه بعد در تمام شهر معلوم شد که کسیت نفری
 هم کسان داعی کشته و با عیدی صدمه نزده بودند ولی
 در آن موقع باز کردن در خانه با آنهمه از دحام الواط و عوام
 و در خانه چون مصیبت و جای اطمینان نبود با نخبه گان حیر
 در را باز کردند حتی خود امیر نظام با یک نفر سر سلسله آقایان
 ولایت دم در آمده اصرار در کشادن در کردند چون عجم
 کنار رفتند و اعتنا بحرف آنها نیکردند کسان داعی در را
 باز نکردند و ایشان با نحال رنجیدگی و کج خلقی و طاعت
 از در خانه ما برکشید بلی مهربانان زمان مانند قریب بعضی

مقربان در بار سلطان و ارادت عامیان باشد خرم یکم
 و قعی بهر دگین اهل روزگار نگذار و دو عالم و عالمیان را چون
 نقش بر آب و نمونه موج سراب و خیال و خواب
 پندار و حقیر وضع انباء زمان را بار ما سنجیده و دیده
 اگر شاهد بخت کسی روی نماید اینمردم دنیا بصورت مختلفه با و
 می چسبند در آشنائی و زمان تعلق میکشایند کفر او را
 تاویل صحیح مینمایند و قبايح او را محسنات قرار میدهند
 عنان سیاه و صاحب مال و جاه را سعید و مبارک مینمایند
 و اگر شاهد بخت بر کرد و اینمردم دنیا دار چمکی از او کنارجویند
 حسات او را شیئات می شمارند و در هر کار با دزدان عترت
 میکشایند و اگر خرم و احتیاطی از او نبیند بواهمه و جن جن
 مینمایند امیر نظام در سفر اول با حقیر بلکه با همه خانواده کمال محبت

داشت سفر دوم که آمد اورا بعض مفسدین معلوم یا مجهول
 از ما بد دل کرد با وجود این من ملاحظه بعضی نوبتیا که در سفر
 اول از مرحوم امیر نظام دیده ام اورا حلال کرده ام
 خداوند از تقصیرش بگذرد که او خود قبلاً هرگز رضی باین
 اتفاقات نمیشد اورا بعض خیر خوانان با غرض ناچار بود
 و تماشا نمودند بهر حال این فحش در تمام واقعات توکل
 بخدا نموده از احدی هم منتی نگشیدم و استمدادی نکردم
 رضا بقضاء الله و تسليماً لامره گفته صبر نمودم و عده ای که
 بایه شریفه بود که هماره روز بعد از استمداد از اولیاء کرام
 مجید متوسل و متفأل شدم این آیه شریفه در صفحه آمد
 فاستجبنا له و نجیاه من الغم و کذلک نجی المؤمنین
 بعد از خواندن این آیه فوق العاده وقت قلبی و طمیان

خاطر حاصل کردم و بجهت آنکه در آن روز دور و دراز تابت
 با همه اصرار مفسدین که از اول روز تا غروب دور خانه را
 گرفته هر کس بیابند و خیالی اصرار تمام در کشیدن دروا
 هرگز باز روی خود برنرسیدند و هر چه زور زدند زخمه بمحوره
 بمحوره پیدا نکردند و از بعضی علما و سادات و رفقا مکتوباً
 سفارشات رسید که فردا را بجمعیّت بایند و بهر قسم ممکن است
 شرعاً و عام را از مار رفع کنند و من با اینکه فزایم آمدن بسیار
 شرف و تشریفات ارباب غرض و عناد دیدم که
 فردای آنروز را نیز اینجا بمانم مفسده عظیمی و مختصه بزرگی ممکن است
 فراهم آید و من بعد در تواریخ بنویسد وجود ما بود و مرا با عیب
 بدانند لهذا بزرگ رت اخراجی من مذوقه القریه الظالمه
 مشغول و برای حفظ سلامت کلیه و اسکان و از همه حیالات

و حالات وطن صرف نظر کرده بتوسط مرحوم مفتی راکه
 حقه الاسلام طالب شاه شبانه اجاره از زندگان
 حضرت اقدس اشرف امجد والا حاصل کرده بعزیت
 قم از تبریز حرکت نموده خانه و اثاث البت راکه
 نظرم هرگز وقتی نداشت همانطور با امید حکومت بیهیاب
 گشته باشه باتفاق اهل و عیال و بعضی کسان خود عازم
 ای ناسامی زکاشنی بگری که کاشن از گشت و خاری
 قال تعالی والذین ما جردوا من بعد ما ظلموا لنعمونهم فی الدنیا
 حنة ولا حبر الاخرة اکبر الایه

فرمای آن در غیاب داعی چون عوام و اشهر از خانه
 را بیهیاب دیده بعضی مفیدین بیدین هم مجال یافته
 برای اینکه اهل ولایت را بدخواه قلم بدهند و تقصیر را

از دشته خودشان بردارند مجددا عوام و اشرار و اوطار

تحریک نموده و همان حسب اراء و عله بمرتبه زبان

حکومت را بواهمه انداخته برای اسکات عوام ساکت

کردند تا شد آنچه نشدنی بود

رباعی

آوخ که علاج درد پنهانی ما نفوس که چاره پریشانی ما

بر عهده جمعی است که پند آینه آبادی خویش در پریشانی ما

تا اینکه این و آن بجا حب و دربان اسباب و امان

البست چندین خانه را تا لان نموده از طرف ملت

هر چه بود بغارت بردند و این وقوعات عجب نیست

خدا هم حسیله زد و چنان ملافی نمود که هرگز بجان کسی نرسید

چنانکه چندی طول کشید که مکتب و معبدین بعضی مردند و

اجرای و محال آری

همی از معنی علی و ابی
که بعد از این واقع شد
بست خانه های با افتاد
سگ تو را نه بقم نشسته
میرا حق پسیده بود
شخص این آفتاب آفت
مرت علی آفتاب حلت
فکر آری امثالها بوم
و کا نوار حال هم اجابت
تقد عفتت یک الزام داد
علا بعد الله الدار و ابی
وان اجبت منهم بعضی حلت

میان رفتند و در مایشان بسته ماند و هر کس هر چه برده
 بود صد مه کشید و خیری از او ندید حتی بعضی از کمر سنگی حلال
 وطن نموده و بر روی عیال و اطفال خود حسرت ماند و بعضی
 بتغییرات دیگر از ولایت تبعید گردید اجمالا مگر کتب
 مجازات خداوندی را در اندک زمانی واضح دیدند چنانکه
 میان مردم اینولا حالا معروفست که از این حال بهر خانه
 رسید مبرور وضع آنجا نه چگونه محفل شد

چنین گفت دانای آموزگار مکن بد که بدبینی از روزگار
 و هر کس دخیل این بنیستند و شرارت شده بود رفته رفته تمام
 بدنام و نامردم و پشیمان دستااصل و پریشان شدند با آنکه
 هرگز کسی از ما نفرین و دعای بدی در حق کسی نکرده بودیم
 حتی بخور اقدس بمیونی حلا آله ملکه و سلطان و باولایای

و هر کس هر چه برده
 بود صد مه کشید و خیری
 از او ندید حتی بعضی
 از کمر سنگی حلال
 وطن نموده و بر روی
 عیال و اطفال خود
 حسرت ماند و بعضی
 بتغییرات دیگر از
 ولایت تبعید گردید
 اجمالا مگر کتب
 مجازات خداوندی
 را در اندک زمانی
 واضح دیدند چنانکه
 میان مردم اینولا
 حالا معروفست که
 از این حال بهر خانه
 رسید مبرور وضع
 آنجا نه چگونه
 محفل شد

فابرو نیز هیچیک از ماما در این باب از احدی شکایت نکرده

اسی نبرده بودیم

عن علی علیه السلام العقل یجمع للنفعه و مدابنه الأعداء

جهان آن به که دانا تیغ میسر که شیرین زندگانی تیغ میسر

منه دل بر جهان کاین مردها جوانمردی نخواهد کرد با کس

کفنی کل در همه روی ز منی است که در روی خون چسبیدن آدمی

ولی هر کس دخیل و باعث بود در اندک زمانی من جانب الله

شباست اعمال خودشان گرفتار گردیدند و ماله بغافل

عما یعمل الظالمون

مرد از خاطر زندان طلبید که با جمعیت مبادا که خطائی کنیم

سایه طائر کم حوصله کاری طلب سایه میمون همانی کنیم

بعد از حرکت ماما از شهر حضرت اشرف اقدس والا

و لیچند است ولایت الکبریٰ محض عطف و رحمت اول
بواسطه جناب عدل السلطه صندوق کارهای در کمال الشان
و اعتذار و دستگیری از حرکات اشرار و شیطانیات
مردم و نموده بودند جناب عدل السلطه در دو فرسخی
رسانید زبانی نیز مرآسم و الاراء ابلاغ نمود و شطح التفات
دیگر بواسطه جناب بنان السلطه مردم در روانه دادند
که جناب مغربی الیه در حوالی میانج رسانیدند انگونه فلما
مرآسم ایشان و تقریرات زبانی سپهر صانع جنابان
عدل و بنان که هر دو وجود عزیز و محترم و صادق و دنیادار
و از سلسله جلیله سادات عالیه رجائند خیلی مؤثر افتاد
باعث دعا کونی و رضیه خاطر گردید و در هر حال
خداوند خود بقدر احسن فرموده و از نقصیات ضعیف

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که بشما دست مردمان سالم و بغیرض از اهل ولایت و دیگران
 که علاقه در آذربایجان داشتند تقصیری از ما نماند بخوبی و بدست
 حسن رفتار با عموم خلیفه خاصه با اهل ولایت وضع و کرامت
 معهود نبود و با محبت در این دست مدید هر کس از شاهزاده
 کان و امراء و وزراء باین مملکت کار گذار و پیشکار آمده اند
 باین خانواده با کمال محبت و احترام راه رفته و از وضع
 سلوک و رفتار و مردم داری این سلسله رضامند
 داشته اند هنوز خطوط و آثار اغلی بیاید کار هست مانند عجم
 رکنالدوله از شیر میرزا و بعد از او مرحوم مغرالدوله بهرام
 و عزیزخان سردار کل که تاریخ مأموریت ایشان باذربایجان
 همانوقتها رسید خراب المملکت مغربزیر (به طرم آمد و بود)
 و مانند مرحوم شاهزاده نصرالدوله فرمانفرما فیروز میرزا و مرحوم

میرزا صادق قائم مقام و میرزا فتح علی خان صاحب دولت
و میرزا احمد خان شیر السلطنه و مرحوم میرزا رضای صدیق الله
و مرحوم شاهزاده طهاسب میرزای مؤید الدوله و مرحوم
میرزا حسین خان پسالار اعظم و مرحوم علاء الدوله نظام
همه اینها در زمان مأموریت خودشان باینجا نوازه خاصه
بافیه بکمال میل و محبت و احترام راه رفته اند و اینجا نوازه در
عقد مأموریت هم ایشان آنچه توانسته اند در حق مردم
خوبی کرده اند چنانکه جمعی بواسطه ایشان در عهد مختلفه
صاحب مقرری و مواجب بوده و ذخیل کار و صاحب
اعتبار گردیده و بمقامات عالیه رسیده اند و از آن
بجز رعایت و کارگذاری فقره وضعفا و ارباب حوائج
وضع دیگر معهود نبوده و از ابرو اذیت با جدی مسوع نشده

دوید و فخر
مخصوصا حضرت
شاهزاده اما یک
شکسته در دار السلطنه
جکوس شیر مخصوص
دست خود صاحب
دارند بعد از خدمت
اجداد و غایت
تعلیم بکمال
و بکماله عالی
و سال بگذرد آثار
این چنین نیست
و معلوم گردیده است
این سنوز از تاریخ

حتی در باره آنها که بجهت و بدکردن چه خوب یا کرد و بودند
 اتق شرم من خست ایله حتی مفیدین هر چه بختند
 در این قضیه اتفاقه نوانسند بهتمی و نسبتی ایشان را
 مستقیم سازند و عذری در آن غایب برای اعمال خود پیدا
 نمایند چنانچه تمام اهل ولایت مطلع ازین احوال و شاه
 انمقال هستند و اینکه در آنروز غوغا چنان شهرت داد و
 و جلو دادند که اهل سورش صدمه زده بعد از
 غرق جمعیت و تحقیق همه اهل ولایت و بابل و ریخته
 و حضور مبارک و الا معلوم و محقق گردید که شهرت دروغ
 بود و از کسان ما صدمه جزئی بهم با حدی وارد نشده بلکه
 خود اهل سورش و غوغا تومی کوچ و عرض راه پنج و شش
 و سید را که باراه خود میرفتند بخیال آنکه شاید ایشان بگویند

و اعدا و اما میآید با قه و خمر گشته بودند که نتوانستند مخفی نمایند
 در روز و تبریز با اینکه وقت در و در خود را متعین کردند
 و با حدی خبر داده بودند اهل ولایت کمال بخت و ^{نیت} ^{نیت}
 کردند و پذیرایی بطور اکل و خوردند حتی بعضی بقریه حاجی آقا
 و بعضی با سنج و فرسخی شهر با کمال شوق و وجه باستقبال
 آمده بودند و سببی که از با سنج حرکت میکرد بین را و جمعی از
 آقایان و اهل ولایت از هر طبقه با از دعام و جمعیست تمام
 با کمال خوشی و شادمانی تشریف آورده و بعد از عیدی
 نمودند و تا و روز و شهر اتفاقا از علما و عظام و سادات کرام
 و امراد و اعیان و طبیب و اکرس و تجار و کسبه از هر ^{طبقه}
 سواره و پیاده دسته دسته پیالی با کمال میل آمده اظهار
 می نمودند و روز و روز و صفا و باران و کاکس خود را بسته

با کمال شوق باستقبال آمده بودند وزن و مرد با از دهان
تمام در معابر و پشت بامها از هر طرف با دوازده گدا
خیر و تبرکات میخواستند حتی بعضی را دیدم که گریه میکردند

سه چار سفره که مسمی لیسیم طبعانند	بخواستمند ز هر سو مرایی از آن
هزار تخم خیل کاشتند و بار داد	ز بهمت شه دل دل سوار و آل سوار

چون این تفصیلات بر ما بوده و محل انکار نیست بدانجهت
ثبت شد و چنانچه معروفست و اغلبی میدانند آثار نیست
دوستی و موافقت این سادات را از بدو دولت جایز
است از اعلی و ادنی و بزرگ و کوچک در موارد مختلفه
تعممی تجربه کرده و دیده و از موده اند نمیتوان انکار کرد هرگز
کشت و دارد باز تجربه کنند

نخ فبال که چون شاخ زواری باغ	کر چه پر مرده شود بار قبول آرد با
------------------------------	-----------------------------------

قبیل از سادات فخر
حضور در میان
بازار و در میان
از نظام
که از هر سو
رشته بود
از نظام
تتمیم خبر
رجال دولت
همیشه طرف
شیخ رکن
تشریف داشتند
غالبان
مجلس از نظام
بلاکه و دیگر
مدرسه محبت را
ادام الله تعالی

دولت با مهر از خاک مردمان	از دست آید و لیکن بخند زیر و بر
کوشانی دهد ایام و لیکن بنجم	تا مهر جان بر دامنچه کرد و عجز
سختی استاره است در این طرح و	پس سیه جرم بخزند مکرش و

در کتاب انیس الا دیوانه تا لیفی خود بعد از وقوعه قایم مقامی
که هنوز این وقعه اخیره اتفاق نیفتاده بود بموجب آن چنانچه
آنوقت مشاهده بودم در آن کتاب فصلی شعر بعضی فقرات
اتفاقیه درج کرده هر کس بخواند انجا رجوع کند و انجده

بنویسند درج نموده

کتاب انیس الا دیوانه	کتاب انیس الا دیوانه
----------------------	----------------------

بیت الا عرب

و این شعر را هم بنیستی در آنجا نوشته که بعد از ش معلوم شد	و این شعر را هم بنیستی در آنجا نوشته که بعد از ش معلوم شد
و هم المبرد و نفقت ایامه	و لیدهن اثر المبرد و نفقت

بیت من لا ادب الا صبحه خرابا و باقی نصفه فسیح

و در این غائله قبل از وقوع و بعد از وقوع از صلی و مردمان
بغیر من بعض خوابها دید و بودند که غراست دارد و باید از زبان
خودشان شنیده و تطبیق بگزشته و آینده کرده علامت صدق
آنها را فهمید اتقوا من فراسته المؤمن فانه یطر بنوراته
و اینچنین فرد نیز مناسب است خوابی در آنوقتها بنظر رسیده که
در کتاب انیس لا ادب الا قبل ازین واقع مثبت گردیده

ای کاش در زمانه نشان از خرابی	طرف چمن ز لاله و گل بی نشان بود
ببل شاخ گل که همی نعمها سرود	هرگز خموش لبی گل و بی نشان بود
عمری بوق وصل قوی بود جان	جسم من از روان چنین ناتوان بود
آن سبز و شکوفه گل از فصاحت	رفت آنچنان که کوئی در بستان بود
شد آشیانه دست رس مانگ	ای کاش در زمانه نشان بود

مفصل نماید آنچه نوشتم محلی بود از مفصل برای اینکه مردم متفقت
 شوند که فیهما را در همه حال باید خالص نمود تا عمل خیرلی اثر
 بلکه موثر ضرر نکند و اینهمه تقاضات خداوندی شامل
 حال گردید که اسباب حیرت بخیران شد و محقق گردید
 که آنچه این خانواده در حق مردم بعمل آورده بودند همه خیر و
 صداقت بوده و آنچه بعضی از باب غرض از راه کمال
 و حد اسباب دیگر فراهم آورده بودند مایه شرم و است

زمانه سفله نواز است و در هر دو	سار و شعبده باز است چرخ آفرین
اگر ز شعبده باز است این چهار	هزار نقش بر آرد خلاف یکدیگر
صد و اگر توبه کرد از کمال تو بود	که نیست دشمن بی دس غیر خوبی پر
کمال عزت نقص آرد در دست	خمید کرد و شمع شجر و طوطی
ساره که چه فرون از شمار به چرخ	ولی کوف خنود است خاص

شکر خدا را در اندک زمانی اثر خیر و شریب به بیان معلوم کرد
و موافق بهمن حدیث شریف حضرت سید سجاد ۴ از بزرگان

حق بنده ما را داد آمد که منین بر ما بد

ثم حقوق من جری لکث علی یدیه مسائت بقول او فعل عین تعقیب

او غیر تعقیب پس در این تقاضات غیبیه از آنها که بد کرد و بد

باید نمون شد که عمل آنها باعث نقض خدایی گردید این بود

که از احدی کثاست و نفرین نکردیم و برای اداء این حق

رباعی

بسیار کسی که کرد دعوی وفا	با او بوفازیم از صدق و صفا
لیکن چو رسید وقت یاری کن	پیدا شد از جانب او غیر حفا

و مضمون این حدیث شریف عمده مایه تسلی خاطر گردید

از جناب رسول صلی الله علیه و آله منقول است

این حدیث را در کتاب
الایمان و ایمان
در باب اول
در حدیث اول
در حدیث اول
در حدیث اول

ما من شيء يصيب المؤمن من تعب ولا غضب ولا اذى الا
 كفر الله به خطايه وعن الكاظم عليه السلام من عاش في الدنيا
 عيشا هنيئا فليتم في دينه فان البلاء اسرع الى المؤمن من اللصيح
 پس همیشه باید توبه شد و ذاكر بود نه غافل غیر شاكر

در هر چیزی که برسد به یک
 کفر است که هر چه که از او
 در دنیا عیش و عشرت
 و دنیا و اینها

و قل الفصل وجانب من	اعزل ذكر الاغاني والعزل
جاورت قلب امرى الاول	واقى الله فتوى الله
قل من حبش و افنى من	كتب الموت على الخلق فكم
ملك الارض و دولي و غل	اين مردود و كنفان و من
ملك الكل و لم يبق القتل	اين من ساد و اوشاد و اوشاد
اين اهل السلم و القوم اول	اين ارباب الحكي اهل الهنى

سعيد الله كلاً منهم و سيجزى فاعلاً ما قد فعل

از حضرت رضا عليه السلام مروى است وقت رسيدن

بخراسان که جمال آنحضرت تعویذی است دعا کرد آنحضرت شربت
 کن مجتبی لال محمد و آن گشت فاسقا و مجتبی لمجسم و آن کافران و منافقین
 در حال سیکه ایشان در حق این متبیل مجتبی سادات اینستم
 بنویسد در بار و همچنین صلی بطریق ذلی توفیه و تا کید خوانند و شربت
 خاک کس که دل از هر چه در جهان است پس بدوستی آل مصطفی دانست
 بود در است همین عهد تبه بخدا بدین گوش و وفا کن بعد از دست
 مرحوم حاجی ملا باقر و اعطاء طهرانی در کتاب جبه انعم تالیف خود
 مینویسد هر سیدی که در هر زمان باشد تا روز قیامت فرزند آن
 بزرگوار است از آنکه ولد جزو داله است و هر قدر این جزو
 تنزل نماید از جزو سیت بیرون میرود و در ذیل آیه کریمه که در
 سوره زخرف است میفرماید و جعلوا له من عباده جزوا
 علی بن ابراهیم فرمود مراد از جزو داله است که گفتار از برای

خدا ی تعالی فرزندش را داد و سادات اجراء رسوله
 پس هر قدر فاصله شد بین پدر و فرزند از آبا و اجداد باز پدر
 پدر است و پسر پسر چنانکه امام حسین علیه السلام در دعای
 عرفه عرض میکند یا الهی و آله ای بانی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق
 و یعقوب و نیز در همان کتاب فی نوید جماعتی از
 اصحاب مانند مرحوم شیخ مفید و ابن ادریس را اعتقاد
 آنست لفظ اولاد شامل اولاد و اولاد تا انقضای عالم است
 چنانکه خداوند فرمود یا بنی آدم و یا بنی اسرائیل که شامل جمیع
 اولاد آدم و بنی اسرائیل است اجماع است بر هر
 علیه ولد ولد لقوله تعالی و حلائل ابناکم الذین من اصلکم
 و لقوله یوصیکم الله فی اولادکم قال صلی الله علیه و آله
 کل حسب و نسب منقطع یوم القیمه الا حسب بنی و بنی

تعمد از بعض اشخاص کردم که ادعای تدین و دوستداری
بنی فاطمه میکرد و لی شنیدم برای خوش آمد امیر بعد از
اینوقایع با این نظام یک مجلس خلوت کرده مشاورد نموده
چنانکه یکی از محارم امیر نظام تفصیل نقل میکند که این قسمت
نموده بودند فلانیها حالا که بطهران رفشد البته شکایت
خواهند کرد و شما طرف خواهی بود خوبست اهل و عیال را
با ایشان طرف قرار دهید و بگوید با ایشان کینه و عداوت
داشتند و بهینطور با در روزنامه بریز نیز درج کنند روزنامه را
بطهران و سایر جاها بفرستند تا اولیای دولت وقوع این
قصیه را ارجاع بمفقرات نمایند و اگر خدای تعالی فعلیه و کمالیه
بدرو بخورد نیز زده باشند برای اثبات غلطی نباید مانع
و همچنین بجا و مناسب است که چند نفر معتبر را از علماء و نوکران

تبریز برای تحقیق مراتب اخصاص طهران و اعیان در طهران طرف سوال و جواب است با یکدیگر و طهارت
ایران بهر این که در این میان کذاست و مذکور او هم تصدیق کرد و گفت بعضی از کم
ببینید

هم بنویسند که اهل ولایت با اینها بد بودند اهل ولایت را
 با اینها طرف قرار بدید و چند نفری را هم از علما و سادات
 و اهل در بختانه را بنویسد بطهران بخواهند تا ایشان در آنجا
 بجزرات طرف باشند و گفت اگر عوام علاوه باینها
 خانه بدر و بخره هم دست زنند مانع نباید شد امیر ازین
 خشود شد و بلا فاصله تا فردا اینگونه اقدامات کرد و در
 تفرقه مجلس روز نامه نویس را خواسته مسوده در این
 مضامین نوشته با و داد و در باب احضار چند نفر معلوم شد
 از طبقه علما و معارف و اعزّه سادات و از اجراء در بختانه
 که در این اتفاقات دخیل کار بودند بدار اختلاف مکرر نمودند
 تا از طهران حکم احضار ایشان رسید و اینها بحسب امر و
 دار اختلاف شدند چون در تبریز امیر باینها همیشه خوش روئی

میداد ایشان چنان گمان نموده بلکه یقین کردند که سبب حضا
 انحصار شما بوده و حال آنکه شما هنوز بقیم برسیده بود
 بهر حال مجتلا اینها را از قریب حرکت دادند آن شخص غریب که اینها را
 نقل کرد دیدیم همه را از روی خیرت و بصیرت نقل میکنند
 آنکه فخره روزنامه بود در سفر که معطر با برشیش آن روزنامه
 که آنهم غریبت حج داشت و شخص اصیل و نجیب بود و با
 این خانواده دوست بودند دشمن در اسلامبول که با
 ملاقات افتاد و این صحبتها بیان آمد و همان اصل
 مسوده خط امیر را نگاه داشته بود و آورده اجمالاً
 و مجملت عیناً بمن نشان داده گفت که روزنامه نویسی را
 در نوشتن آن مجبور کردند و من خود باید ازین حکایتها از شما
 عمل روزنامه نویسی استعفا نموده ام و در آن مجلس که

مسوده را ابراز نمود جناب ستیاب اجل آقای علاء الملک
 سفیر بزرگ حضور داشت مسوده و خط امیر را که ایشان دیدند
 خیلی تعجب کردند و آن مسوده را بهر قسم بود از آن شخص عزیز
 گرفته برای اطلاع اولیای دولت محترمانه بطهران و مستان
 تا معلوم مطلب روزنامه دخلی بابل مملکت داشته نباشد
 خود امیر نظام و یکدیگر دیگر بوده که خواسته بودند
 باینوسیله رفع ایراد از خود نمایند بهر حال ما در بدو
 از این فقرات و روانه نمودن چنین نفر محترم به از اختلاف
 خبری هستیم که میان ما و ایشان سابقه کد ری نبوده بلکه با همه
 ایشان با عجب دوستی داشتیم ولی ایشان از این حصار
 بی سابقه بعد از رفتن ما مکران مانده چندی بجا بیکان
 شدند غافل از اینکه اینها بدیر شخص مشاوری با امیر بود

شود

که همیشه او خود را در ولایت شها میخواست و برای جلو دادن
 خود بدیوانیان در یکس خیرخواهی غالب خاطر ایشان را
 بانیگونه و ساوس شوش و پریشان میکرد و شاید از سایر
 بدکمان میبود تا خود بلکه در هر باب منفرد و متفرد باشد
 و اینها با این بدکمانها که عزیمت دارا بخلاف نمودند ^{را} بین
 کسی نبود از اینها رفع اشتباه نماید بعد از آنکه ما از قم
 بطهران وارد شدیم آنجا خبر حضار اینها رسید که
 ما مایمی سابقه بود تعجب کردیم بعد مذکور شد علت
 شاهنشاه خدایه ملکه مقرر فرموده اند حضرات از فرزند
 بعضی کمیره بارض اقدس بروند و بطهران نیایند لهذا
 بوسیله خود ما اینها با ولیای دولت سفارش کرده و خود
 بعد آورد و طهران مخصوصاً بحضور مبارک مایومی حضور

بعض وزراء معتبر رسیده عرض کردند که ما ما از اینها بیوقت
 شاکی نبوده ایم اینها را که از تبریز روانه کرده اند حکمت و عتقش را
 نمیدانم خوبست حالا که آمده اند بظهران بیا تا مطالب
 منکشف شده بهم نمایند لهذا تا نیا قرار شد یکی بظهران
 بیایند و آیند و بقاعده روزگار اوایل همه اینها ازنا
 قبا شبهه ناک بودند و حق داشتند تا بر در بعضی ایشان
 درست حالی شد که احضار ایشان را خود امیر نظام بپوشیده
 و مصاحح حکومتی خود را در این دیده و خلی با ما انداخته است
 حتی بدوستان طهران و بخود ماینهائیکه حاضر رکاب بودند
 حالی کردیم که اینها را محض غرض و با خیال است دیگر
 روانه داشته اند که شاید ازنا بدل نموده مدعی قرار داد
 از خودشان رفع محنت نمایند والا بیوقت اینها با ما

بر نبودند سابقه عداوتی نداشتند در هر حال با ایست
 از بد دل نمودن اینها تأسف نمودند با خود گفتند حال
 ضعیف و خیم قوی دوست دشمنیست بشهای تیره بهتر از این
 روز روشن است بادل سوزناک در بامشیر و شیار
 تقای بقرآن کردم این آیه شریفه آمد و لا تخابنی فی
 الذین ظلموا انهم مغرورون خدی نمک سید مضمون آیه ظاهر
 شد اینهارا که میوشتم فصل بهار هم بود بملحظه وضع
 بی اعتباری روزگار حالتی روی داد در این موقع خدی فردی
 بنیاطرم رسید برای یادگار ثبت کردید

دگرگشتن هر چون ندیدیم و فا	کنیدیم ز دل خار بقلوب کیمیا
امروز اگر سگفته شد کل بحمن	بی لاله و یکن بسی بماند صحرا
اکنون که زبان کل نمیشد	کایه بنو نو بهار و دیگر بصفا

از خاک برون نه جای آسایش بود	خواهم که درون خاک کزیم را
در شمع کز ری فتاد بر مقبره	باید آدم از مصاحبان در
آنها که بعد زبان سخن مسکینه	دیم همه او فتاده پس
گشتم که دلم رسیده از بهیاری	گفته در پیش بر سیم بیا
دنیا نسرود کسی بر او دل نند	عیشش همه زانیت و سر
از غصه مشو ملول و از رنج منال	خود طالب در دهر و خواهان
بستی زانست عهد اخلاص نظام	غفلت مکن از مراسم قون

هر کس از اهالی آذربایجان یا طهران و سایر ولایات ایران
 با این سلسله مراوده و معامله داشته بجز رضامندی و ا
 از وضع صداقت و سلامت ایشان وضع دیگر مسکوع
 که همواره نیت ما با عموم بندگان خدا بخیر بوده و تا توانستیم
 همیشه در خیر و صلاح دولت و ملت کوشیده و بجد

در مهام دولت و کفایت امر ملت بحکم و خیاتی موصوم
 بنوده ایم خدا شاهد است باخیرات منگری نیند انم
 من جمله مرحوم قایم مقام طاب راه که عموزاده بود سا
 در داخله و خارج مصد ر خدمت دولت بوده غنی با او ک
 معامله و مراوده داشتند همه دیده و آزموده بودند که ا
 چه قدر با خوش خلق و نیک سیرت بود در ایام مسکاهی
 آذربایجان با عموم اکالی چگونه رفتار کرد و در این ولایت بجه
 قسم نیک نفسی و انصاف و مروت راه رفت مرحوم مغفور
 میرزا تقی خان امیر که آدم شناس بود نسبت با و اعتماد
 مخصوص داشت اوایل برای اموریت عمده نجراسان و
 بعد برای انجام بعض مسائل مهمه راجعه بدولت خارج در عهد
 کارگزاری مرحوم مغفور میرزا مصطفی خان بهاء الملک و که از ا
 قان

با بزرگان
 و با خور و کسان این
 سلسله جای خود دارند از
 جوانان هم مردمانی
 کاری شده مردم داری
 نموده نه خباب نموده
 که حاج مقرب سبیل ملکات
 وقتی رایت بخار آذربایجان
 با او بود و حالا مرداری
 و رایت دار لایق و امانت
 و مردم مردم زریوم زبانی
 و سلوک او را نفسی است
 بند و طبع عالی دارد و قای
 ایام حکومت خباب اقای
 علاء الملک وزارت
 مایه انجا با خباب و سلطان
 با کمال خوب از عمده رکنه
 امانت از رفتار او شنود
 مجید سلطنت لار
 در رفیع

و در عهد
که چندی سپرده او بود

آقای میرزا عابد زاده حاج میرزا
و در عهد عیادت
که چندی سپرده او بود
که بزرگوار کرد و خدمت
اشرف است و در عهد
که فاضل امر است
و نظم اردبیل را با او
قریب چهار ماه
و فوق نهادم مکتوبی
با او بود که شرح
بکجهای خوبه نظم
در کمال انکسار آورده بود
و کرده حق روی داد
و در عهد عیادت
و مکتوبه از خلاق
مردود

رجال دولت و کارگذار مهمان خارجه اینولا بود بمبرز
مأمور شد و چند فقره عهده را که باین داخله خارجه معوق بود
فیصل داد و در عهد مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم طاب ثراه
باسلامبول مورتی بهم رساند بقدمدتی مأمور اقامت ^{تقلیس}
بعد از چند سال یک رسمیت سفارت مقیم بطبر بورغ بودند
در این مدت خدمات عهده ظاهر خجسته اسباب مزید ^{لفت}
و دوستی باین دو دولت کردید
مرحوم میرزا اسد الدخان ناظم الدوله در مأموریهایی
مختلف داخله و خارجه ارتشیل کارگذاری مهمان خارجه
اذربایجان و جزال قونولکری ^{تقلیس} و سالها در سفارت
و وزیر محشاری بطبر بورغ و سفیرگیری در اسلامبول و حکومت
اردبیل و شکی و ایالت شیراز و در حکومت طهران و وزارت

نیز

تجارت بدولت و ملت فدمتها کرده و جناب مستطاب
آقای میرزا محمود خان علاء الملک وزیر علوم وقتی در ایالت
دیوانخانه آذربایجان و نظم می سببات و قدر در عهد سکاری
عزیز خان سردار کل و بعد چندی در خیرال قونوگری خیرخان
و خیرال قونوگری تخلص بعد در ایام وزیرمشاری و سفارت
پتر بورغ و همچنین در سفارت کبرای اسلامبول از عهد
صدارت مرحوم میرزا آسپهان سپاه لاروس از آنها
بتصدقات مرحوم سردر میرزا سعید خان وزیر امور خارجه
و سایر وزراء و خارجه و دستخط های بایونی با کمال صداقت
و کفایت چه خدمات عمده بدولت و ملت نموده
که در تمام امورات ایشان بر صلاح و اصلاح از اولیای دول
متحابه و اولیای دولت علیه ایران ایرادی و شکایتی در

٥٠

من جمله خانات و سلاطین و امیران
 اگر ارام اندوخته شده سالها در
 جوانی قایل تربیت شده و تعلیم
 و اسباب و در مدرسه سلطان
 و سایر علوم معلوم انچه را اندوخته
 زاینده و روح را بخوبی میدانه
 و چنین خاب زانیز را مودت
 حکم العدله فرزند ارجمند حضرت
 آقا حاج نظام الملک و مملوک
 معقول و تربیت شده و بیاد
 در مدرسه نظامی بطریق ذریع
 سلطان اسباب و تربیت
 علوم جدیده است و همه در
 و تفسیر و حکم نظام تعلیم
 از کتب سلطان و مدرسه و
 دارد زبان روح و فرزند را بخوبی
 میدانه و بخواند و از جمله هرگونه
 ترجمه بخوبی بریده و در این
 تعلیم کرده و خط و ربط مائوس
 و خوش دارد

ایشان مسموع نگردید و بکنار از تبه داخله ایران که در خاک
عثمانیه و روسیه سالها تجارت داشته در آنست احکام
و اختیالی نشاید و بنوعی حقوق دولت محفوظ شد و دولت
ملت آسوده گردید در استقامت عقل و سلامت نفس و کفایت
ایشان همیشه را کافی است که در مدت مأموریت ایشان
چندین نفر اجزای معتبر نیز برای خدمات دولت تربیت
شدند که الآن در ممالک خارجه با کمال خوبی و سادگی
کفیل خدمات عمده دولتی میباشند از بنو لکری و بنو
لوغیرا که از مرحوم مغفور میرزا فضل به خان وکیل الملک وزیر خلوت
چه قدر با خوش خلق و نیک عقیده و پاک فطرت بود
در این مدت بدست یاری قلم او چه خیرا با مالی مملکت رسید و بوی
و چندین نفر منشی و نویسند و نوکر قابل برای دولت

رحمت با طهر اندر
 باق سطراب من عده و
 سالها در محاکم خارجه قضایا
 خاصه در عین در سطراب
 خدیوین باطل است
 نامور در سطراب
 بدو دادام باطل است
 دلاشات با این ارج
 دهات خارجه افروخته
 فیت دور در دلاجات
 کریم خدایا
 کردی در سطراب
 خدایا
 انوار

در عهد او دارالانشاء و کلی معبر شد و نشان و مهر سلطان قائل تربت کرد که که عالی حضرت و شهنشاه و شهنشاه و شهنشاه

تربیت شده ابتدای نوکری انزحوم از روز عید غدیر بود که
 اعلیحضرت شاه در تبر خست و لیعهدی می پوشیدند مرحوم
 عزیز خان سرور کل انزحوم را بموجب دستخط مبارک خل
 نوکری نمودند این رباعی مشتمل بر حال خیر و تاریخ و لیعهدی محاشین
 اینموبست عظمی حضور علماء عظام در اطاق دیوانخانه مبارک
 بدیده بنیاط حقیر رسید و در نظر آقایان بسی مستحسن گردید
 رینده تاج و تخت و اوزنیک
 تاریخ خلافت چو بستم خرد
 انزحوم مدتها با کمال امانت و دمانت سفر او حضور مشغول
 خدمت بوده و سالها تحریرات حضوری با او بوده و ریاست
 دارالانشاء را داشت و قتی فراغت از خدمات حسته
 مجاور شهید مقدس رضوی گردید چون اعلیحضرت هایونی

حضرت سبحان
 سلطان از بنو عباس
 فرمودند با شوق و رغبت
 اقامت علی عداوت سرباز
 بست بنی عباس از صید
 برود و شکار این و آن
 و کفایت شایسته این
 و مصافحات با اعیان
 شاهان و اهل عزم
 آن نسبت بهم
 نه با بعضی سلاطین
 با عرض نفایس
 نموده باین سلیقه
 بغض و کدورت گردید
 موجب ضعف سلام
 غایب باین سلیقه
 به فاع هدیه مشغول بود
 با خواسته کفار همیشه
 قوت یافته حال
 که بجهت عالی

پیرانی
مستیزان
راه بیند
نوروت

۳ و چند دفعه در سفر و در
تقریر رکاب بر روی شاه

شهادت طلب شراره بود
آنموجم کمال رحمت قلبی
در حق رود داشته نوعی

انسان و اعتقاد عقل
و لغات و صفات

دو داشت در دستها
تا که در خون نمرود غلبه
در خفاقت و تحریت او

علوم میوه ص

سوی صاحب مغربہ لکند در خطبہ در ایام سال وضع ادارہ کنند طرز از انجا خبر و کتب بہ او در اختیار

که بهوای نفسانی بحیثیت و سبب بمقام صدمه و ضرر مسلمانان برین
و حرمت طبعه سادات را نیک بخویش دارند و صیت بالاتر از این
چه میشود که جناب رسالت تأیید در باب سادات فرموده
الطَّاهِرُونَ لِي وَ الطَّاهِرُونَ لِي وَ نَعْمَ بَقِيل

يَا مَنَّةُ لَمْ تَرَ اَعْي جَدْنَا فِينَا	لَسَدَ هَيْتِكَ اسْتَارَ لِسِينَا
لَوْ اَنَّا وَرَسُولُ اللَّهِ كُنْهِنَا	يَوْمَ الْقِيَمَةِ كُنْهِنَا نَقُولُوا

طالین باید از آن روز برترند که خداوند فرموده یوم یس
الطَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ وَيَقُولُ لَسْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا
وَقَالَ تَعَالَى وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْاَرْضِ اٰمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ
مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ در امالی طوسی ره از حضرت رسول
مرویت چهار نفرند که من شفیع ایشانم در روز قیامت
مکریم کنند اولاد من بعد از من بر آود زده جواب ایشان

و می کنند در امورشان وقت ضرورتشان و دوست دارند
 ایشان با قلب و زبان و بجهت در هر تاریخ قیبه حب و بغض
 رسول ظاهر و هویدا بوده و حتی دارم از این آیه استخاره که
 در آن غایب و وقت عزیمت طهران آمده اَلَّذِينَ قَالُوا لَنْ نَسْتَنْ
 اِنَّ النَّاسَ كَجَمْعٍ لَّكُمْ فَخُشُوهُمْ فَرَادَتْهُمْ اِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا
 رَبُّنَا الَّذِي اَنْشَأَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ شَاكِرِيْنَ
 وَ اَللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيْمٍ و بجز آنه وقوع بعض حوادث برای حقیر
 اسباب توفیق و انعام شد که آسایش خود را در ترک وطن
 دیده بعزم مجاورت قم از تمام اهل وطن دوستان و دل معز
 با اتفاق جناب میرزا ابوالفتح خان وکیل ملک و فرزندان
 میرزا ابوالفضل خان و میرزا عبد الله خان مجید السلطنه
 سالار رفیع و بعضی بستگان دیگر با اهل عیال با نهایت آسودگی

و خوشی بقم و ارد شدیم عجب است قبل از وقوع این
 قضایا حاجی عجب کمین نامی بود تا بر از صلیبا و رفتا خود
 دیده بود که شخص بزرگی با فرموده که بغدادی بگو یک کفن
 از گرد خاک بهمت مردان بخر خیر شد سابقه آنجا
 و این شعر جاتی داشت که در حالت من اثر غریبی کرد

بد آن سرم که اگر بستم کند آمد	از شادی و غم دوران شوم چو پرواز
بشوم از دل خود روزگار چو در اوست	از شادی و غم او نی غمین شوم فی شاد
نکیرم ازستم او نخدم از مهرش	که خواه داد کند روزگار یا

و غم ما قال

بکشد

ز بیوفایی کل بود مرغ دل آگاه	از آن بکین این بکین شین
------------------------------	-------------------------

پس از حین در روز و در بلده طیبه قم و زیارت های مفصل
 قلب و آزادگی و آزادی و کشتی از تمام صلاحات و نیو

حالت خوشی بهم رساند و گفتم خلوت خاص است و جای
زیستگاهش اینکه می نیم به بیدارست یارب یا بخواب
پس از چند روز اقامت و خلوص زیارت بر حسبیل و ارا
هایونی و اظهارات لطافت امیر اولیای دولت غرمت
طهران نموده موردی تفقعات و تملقات ملوکانه گردیده
و امالی آن پای تحت هر یکی شایسته مقام خود در موقع
ورود بقعه بترکه حضرت عبدالعظیم و ورود دارالخلافه طهران
از علماء و امراء و شاهزادگان و وزراء و تجار لازمه محبت
و انسانیت فوق العاده ظاهر نموده و کمال پذیرائی بعمل
آوردند پس از چند ماه اقامت آنجا از راه رشت
و اسلامبول عازم طواف بیت الحرام گردیدیم بعد از زیارت
مکه و مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کاین

دیدم که محتاج شرح نیست ذلک فضل الله يؤتیه من یشاء
 در او آخر خیالم توطن و اقامت در قم بود مکرر دستخط های مرتبت
 امین از اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه مشعل برآ
 طهران رسیده فرزندی سعید السلطنه وزیر نظمیه طهران را نیز
 با دستخط مرتبتی فرستادند علاوه دستخط ملکرائی با بر احم
 مخصوصه مخیره فرمودند لهذا بر حسب امر عازم طهران گشدم
 و در آنجا از علمای تبریز و خوی و اردبیل و اصفهان و کاشان
 و تبرکات متعدد با ولایای دولت قاهره و بخود حقیر
 رسیده که هر را در معاودت داعی نموده بودند
 همچنین از حضرات آقایان عیالات و عیالات و عیالات
 نیز ملکرافات و مراسلات بخود داعی رسیده متفقاً با
 خواهش و تاکیدات در مرجع حقیر بوطن نموده بودند

که الآن صین همان تکرانها موجود است لهذا بموجب
 استخاره معاودت کردم و از اهل ولایت چنانکه شرح
 داده شد از هر طبقه از اعلی و ادنی و علماء و امراء و تجار
 و کسبه رسوم هر بانی و محبت بنحو اکل ظاهر گردید که برپایه ^{مجبوری}
 بیجوقت جیتی نبوده است و آنان که بانی نواده پدیدگی
 نموده بودند در اندک زمانی اغلبی از میان رفشد و متعرض
 شدند و اگر بعضی چندی ماند آنهم مخدول و مکتوب و ذلیل
 و خوار شد فاعبروا یا اولی البصائر یکی از رفقا
 و دوستان مخصوص بعد از تفرغ بعضی به خوانان این
 دو فرد را ضمن مراسله خود یکی از بندگان بعضی مفیدین ^{شدند}
 افشوس که با بخیردان گوریم مای ساخته با آب و علف کا خوریم
 یکباره ز نیک و بد خود بیزاریم با بخیر از دانش و شش جانوریم

تاریخ وفات مرحوم کا حکم
 میرزا عبد الرحمن ازبک

و نامشخص آنوقت مرسله هم بختیرو داشت که ایچند فردا با کمال

افسردگی فرج کرده بود

زنا مهربانی چه آورده پیش
 تاشا کند هر کسی نفیس
 نیشند با یکد که دوستان

همان من که با مهربان خویش
 میقمی ز منی در این باغ کس
 پس از ماهی کل دهد بون

در آنمراسله این رباعی ز انبر ثبت نموده بود

افسوس که چاره پریشانی
 آبادی خویش در پریشانی

آوخ که علاج درد پنهانی
 بر عهد جمیعت که پنداشته ام

در جواب مرسله او این رباعی را کوشتم

دشاد شدند از پریشانی
 جمعی شده شاد از پریشانی

اغیار بروز کار حیرانی
 تم غیت اگر چه پریشان شتم

تام اهل ولایت در ایچند سال یعنی از وقت تعمیر و تبدیل

میرزا عبد الرحمن ازبک
 آنکه فرزندی چو او از مادر
 سالها آن یکس طرح
 شاه با او عقد ازین
 بهرالدین شاه چون
 هر چه خردان
 خوش طبع ز سادات
 بود خیر و دولت
 بر خاندان
 تازان
 جان بجان
 خدا و پادشاه
 برد با خود
 بر در محفل
 در جوار
 از دکان
 شاد و بکر
 کرد تاریخ
 میرزا عبد الرحمن ازبک

وضع مرحوم قیام مقام به حال تایید و ثمرات آن وقایع
 و حوادث را در مملکت تاشاکردند و آشکارا دیدند حاجت
 بشرح و بیان نیست پس از اینکه مردم متنبه و پشیمان شدند
 امیدوارم خداوند کریم تر رحمی و فیضی بفرماید و ضعفها و فرموده اسباب
 کشیش و فرج و امنیت ظاهر معلوم مالی اتملیکت مهیا فرماید
 چنانکه شب و روز دعا می نماید بر امنیت که خداوند بفرماید
 اهل ولایت و نحوئی بدید هر چند معنی موقوف نیست
 و عمل خودشانست کما قال الله تعالی و کوا ان اهل القری
 آمنوا و تقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لایه
 مروست پیر مردی خدمت امیر المومنین ^{حضرت} آمده عرض کرد یا
 امیر المومنین من پریشان شده ام مرا ایستی فرمای که باعث
 رفعت درجه من گردد و عیبی و سبب عزت من باشد در دنیا

دفاعت مرحوم قیام مقام
 و ثمرات آن وقایع
 و حوادث را در مملکت
 تاشاکردند و آشکارا
 دیدند حاجت بشرح و
 بیان نیست پس از
 اینکه مردم متنبه و
 پشیمان شدند
 امیدوارم خداوند
 کریم تر رحمی و
 فیضی بفرماید و
 ضعفها و فرموده
 اسباب کشیش و
 فرج و امنیت
 ظاهر معلوم مالی
 اتملیکت مهیا
 فرماید چنانکه
 شب و روز دعا
 می نماید بر
 امنیت که خداوند
 بفرماید اهل
 ولایت و نحوئی
 بدید هر چند
 معنی موقوف
 نیست و عمل
 خودشانست
 کما قال الله
 تعالی و کوا
 ان اهل القری
 آمنوا و تقوا
 لفتحنا علیهم
 برکات من
 السماء و الارض
 و لایه مروست
 پیر مردی
 خدمت امیر
 المومنین
 حضرت آمده
 عرض کرد یا
 امیر المومنین
 من پریشان
 شده ام مرا
 ایستی فرمای
 که باعث رفعت
 درجه من
 گردد و عیبی
 و سبب عزت
 من باشد در
 دنیا

حضرت فرمود ای شیخ اگر یادگیری دو چیز را یادگیر خداوند
 جلّ فکره را و مرا را و اگر فراوانی دویستی را فراوانی
 کن احسانیکه نسبت به مردم کرده باشی تا منت نهد و بدی که
 مردم با تو کرده باشند تکبیر و سرکشی اینست زیرا
 خاتم کتاب قرار دادیم و همیشه پند و نصح بود

و السلام خیر ختام

صورت سوال و جواب است که بعضی آقایان کرام از اهل عراق
 با جناب مستطاب معظم نموده اند

سوال بعد التّحیّة واللقاب مدّیت بائمّه شتیاق
 برقم رقیه و رجوع خدمتی سرانجام نفرموده اید اولاً بائمّه
 ارادت عرض اخلاص و احوال پرسی سینماید ثانیاً انزواء
 در گوشه انزوا یکی از رتقا که صاحب ذوق تسلیم است

و طبع سقیم از هر گونه وقایع تاریخی غیبی با نخبیت به
 روز نامجات سنوات قبل هم گاهی رجوع میکرد و تقصیری در آنها
 در روز نامجات آنوقتها راجع بحضرت مطالبی که چند سال
 قبل در تبریز شاق افتاده بنظر ایشان رسیده چون
 ارادت و اخلاص بنده را با آن خانواده رفیع کمالاً
 میدانند و خودشان ارادت غایبانه و نوعی انس و الفت
 بمطالعه تألیفات حضرت اجل عالی دارند از بنده خوا^{هش}
 نمودند که از خود بنده کمالی گذارش آن ایام را بگو^{یاد}
 مفصل یا مختصری مرقوم فرماید که حقیقت احوال معلوم
 گردد و صورت روز نامجات که نزد آن جنس موجود بود
 بقرار است که لفافه ارسال خدمت میدارد و اصل روز^{نامه}
 را هم بخوانید حضرت و در تبریز غلبه جای پدید^{میشود}

نقل از روزنامه حکمت مورخه غره جماد ثانی سنه ۱۳۱۶
 ۲۵۳
 شروعات عجیبه از وقایع محزنه تریز هر یکی باشخ و برک
 جداگانه نوشته و یکی بحیثیات آذربایجان متعرض شده
 با عبارات چندی از ملت ایران نام برده اند که ما از ذکر آنها
 شرمساریم ملخص اخبار و سبب شورش اجلاف تریز اینست
 خانواده جناب نظام العلماء که پدر بر پدر در آذربایجان بعلوم
 فضل و جاه مشهور و پیوسته ملجای فقرا و مربی اراذل و تیار
 بوده اند و بهماره حکومت سنیه ایران بر مراتب اینچنان
 افزوده و آذربایجانیان هم عسقا و خاص بدین طایفه داشته
 و مردمان بزرگ کاراگاه هم از اینان در دوله و محوای
 چون حضرات ناظم الدوله و علایک و وکیل الملک و
 و دبیر السلطنه و غیرهم مصدر خدمات بزرگ شده و هر یکی

گوی نیک نامی از میان برده اند از این جهات چنانچه
 رسم روزگار بر اینست فضل محمود و نجباء محمود واقع میشوند
 برخی را از اینگونه افتد و از شهرت ایشان نوازه و تشنگی
 زوی داده در هر کار بار قاست و همچنین اینان سیرت
 ولی روز بروز بر جاده و جلال خطایفه از طرف دولت
 ملت میافزود هر دوی که از و شایسته و سعایت ^{دین} برو
 باز میباشند از حسن تدبیر و موافقت تقدیر بسته میشوند و آید
 مدت پمانه بخوانان شان پر شده کار به تحزب و تعصب
 کشید کنکا شهاب میان آمد رسم تحالف و تقا بر گرفت
 هیچ فرصت بهتر از این در دست نبود که جناب نظام ^{علیه السلام}
 با حکما و فلاسفه مشتم کرده صوالتیک فرما که خیر را از شر
 شناسند بر ضد ایشان نوازه بشورند مثلاً اخبار دارا^ن

بزرگ آذربایجان که از دویسه سال تا کنون در انبارهای
 متعدد در خود شهر محزون داشته و ماهمه ایشان را بنام و^ن
 داشته و می شناسیم نامی در میان نیامده نظام^{لعل}
 که رشوت شخصی او را یکانه و بیکانه میدهند که باز از
 مخارج و اسعافات اونیت او را بوسایل خفیه و^س
 فعاله نزد همکنان انبار دار و عیم احتکار نامیدند این
 اقاویل کم کم در قلوب اجامه فقا و اجلاف ضعیف کار
 آمده و جای گرفت تیر مقصود به خوانان نشان رسیده
 سهم اصحاب و رامینه بی سلم من بهراق و قد خطت
 مراک و بیکبار رشته بیجان و شور شراب بنانیده که
 در ماه ربيع ماضی اول اسواق و دکان کین رسته در قبه
 اما مزاده سید حمزه در محله سرخاب مایهونی کرده چون

از طرف حضرات علماء و کار دانان مقادست نمیدند
 چهره شایسته و خود را بر سر خاب و سفید آب غارزه
 در آن بقعه بزرگ که بر سلب و نهب و قتل آل محمد را سخت
 بیان بسته بامدادان یکدل و یک زبان از آن بقعه
 ابن غم صاحب بقعه شتافتند الله الله کویان آل
 رسول الله را محصور و غیور آوردند جناب نظام العلماء بآل
 و عیال در بجزه منزوی در میان و چاکر اش در راسته
 از بالای بام برای مدافعه حاضر شدند سفا و تیر و تفنگ
 و کلونج و سنگ در میان باند و شد شد چون شب
 میان آمد جناب نظام العلماء دل از یار و دیار کنده نیم شب
 بسوی طران بشتاب اندر شدند بامدادان شورشیان
 بنا کهان بکانه ایشان و جناب علماء الملک و جناب

ریخته این سه خانه را از جاربوب تا پاروب تاراج کرده
 بنیما بردند و بدین اکتفا نکرده خانه ما را هم ویران کردند
 کیرم که ادسیل رسول خدا نبود ولی یکی از افراد سلیم معدود
 بود این دیر هیچ قاعده و قانون هرگز بمسلم اینهمه عدوان
 سرانجام کیرم که بجان بدخواهان اینهمه دمان استغفر الله
 از دین بدر رفته بودند بموجب احکام شریعت قتل هیچ کس
 اینهمه طغیان روا نبود باری وقوع این کارها کواردشاهی
 مثل تبریز که مسکن یکانه و بیکانه و وکلاء دول است مایه
 هزاران افسوس و بدنامیت امید داریم که حکومت سنیه
 پی گرفتن محرمین و علین برآمده تا کنون بدست آورده بمجازا
 شدید گرفتارشان کرده است

۲۵۵ ۱۳۱۶

ایضا نقل از جریده فریه حکمت مورخه ۱۵ جماد ثانی شماره

جناب مستطاب ملاذات نام معین الارامل و ایام آقام نظام الملک
 سلمه پس از واقعه مایله که بدان خاندان سیادت و سعادت
 نشان در بریز زوی داد دل از یار و دیار کند محض تسلیم
 دینی و دلا رومی از قزوین رو بوی بقعه پاک و مرقد تابناک
 بضعة البستول و سلیله الرسول حضرت معصومه علی حدتها
 و ایها اسلام به دارالامان قم مشتاقه پس از اظهار
 سوز و کدرد و ابراز راز و نیاز بادل دینی و غم رها
 از ان استان پاک مخلص شده رو بوی پایتخت
 سلطنت عظمی حرکت شدند طهرانیان از مرزده قدومی
 شادمان شده عموم اولیاء دولت علیه السلام و اولاد
 و اعیان شهر و اغلب تجار و امالی برخی تا حسن آباد راه قم
 و کروهی تا حضرت عابد العظیم باستقبال مشتاقه با کرم و با

و اعزاز و تعظیم در ششم جمادی الاولی با آن جمشت و جلال که شمره

حسن اخلاص اولیاء دولت و طهرانیان بدو دمان پیمیرت

وارد طهران شده کیسره استدراک فیوضات مظهر

جمال و جلال سبحان سایه یزدان علیحضرت اقدس هماره

شهریار ایران رو بدان آستان گذارده از قلهات

همایونی که هر کلمه از کلمه مرآت وی بان بلیان بردگی

زخمه است و نوشتار روی خستگان دل اندوختن پر کرد

و جو ر شده بمقر سیادت و سعادت معاودت فرمودند

۹۴۴ هـ

نقل از روزنامه ایران مورخ بیت و چهارم جمادی الاولی ۱۳۱۶

جناب مستطاب ملاذالانام آقا پور زار رفع نظام السلام

بواسطه حرکتی که از بعض جهال تبریز نبسته سرزده و جناب معظم

از رده خاطر شده با اهل متعلقان بعزم مهاجرت بدارالان

قم و زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شده بودند
 پس از شفاخانه کامل از فیض زیارت آن عتبه مبارکه
 و چند روز اقامت در بلده قم روز یکشنبه هشتم انیمه براه
 مقدسه حضرت عبدالعظیم وارد و از آنجا عزیمت دارالحکله
 نمودند عموم اهالی دارالحکله از وجوه و اعیان و کسبه
 و تجار و اصناف بازار با کمال مسرت و اشتیاق
 باستقبال جناب معظم شفاخانه ایشان را با توقیر و احترام
 تمام وارد شهر نمودند و در ایام چند روز پیوسته رجال
 عظام دولت و معارف و اعیان ولایت بمیدن
 و فیض ملاقات ایشان نایل گشته و از ورود جناب معظم
 انظار کمال مهتاج و مسرت نمودند و روزی مخصوص نیز
 جناب مستطاب اشرف المجد اکرم صدر اعظم از جناب مستطاب

دیدن فرمودند پس از یکدور روز از ورود بر حسب احتیاط
 بندهگان همایون شرف حضور شاهنشاهی نایل شده منتهای
 تقصد و مکرم و کمال توقیر و اعزاز از طرف مرتین شرفیه
 نسبت بایشان مبذول گردید - بعد از ورود ایشان به ارجمند
 علماء اعلام و فقهاء عظام عبادت عالیات و سایر دولیات
 نیز مکرافا از ایشان احوالپرسی و تقصد حال نمودند
 انیکونه مکرماست کامله ملوکانه و احترام فوق العاده رجال
 دولت و امالی دارالمخلافه و تقصدهات علماء عظام نوعی
 تسلیت بخیر خاطر ایشان از این سوء اتفاق گردید اما
 جناب معظم قشای حسن اخلاق و سلامت نفسی که دارند
 از این واقعه ناگوار بقرار یک معلوم گردید چه در حضور مبارک
 و دیرسایر مجالس هیچ طرح صحبتی ننموده و نخواسته اند بسبب

سوء اعمال بعض جهال اشخاص صلاح نیک کردار انوار سید
 مهتم و بدنام نمایند چنانکه از عموم عجماء و معارف و سلطنت
 بریز و سایر ولایات آذربایجان ملکرا و نوشتجات
 عدیده مبنی بر معذرت و ذمت اعمال جهال باین رسید
 و اغلب امالی اطهار انواع مخالفت و مهربانی و محبت نمودند
 نقل از روزنامه جلالتین ۲۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۱۰
 جناب مستطاب قای نظام العلماء سلمه به یوم کشیه ششم جمادی
 الاول با فرزندان کرامی خود جناب ثقه الدوله و جناب
 ویرسلطنه و جناب محب سلطنه و سایر بستگان خویش با کمال
 احترام در محلی که تمام عیان شهر دارم خلافت حضرت عبدالمعظم
 با استقبال شش افه قریب کیصد و پنجاه یک از اعیان
 و اشراف برای توقیر و عظمتشان در جلو و عقب کاسه ایشان

میکشیدند بعد از ورود و شرف حضور علمحضرت های یونی

نایل شده تمام وجوه طبقات انشهرهای تحت از علم

و اعیان و اشراف و کسب از جناب ایشان دیدن ^{فرمودند}

نقل از جریده فریده رتبت چهارشنبه دوازدهم ربیع الثانی ^{۱۳۱۶}

در این هفته بسندای معتبر خبر از تبریز با داره رتبت

رسیده که هیچ اسباب سرت نیت بلکه خیلی شرف است

اگر آدمی پاکدین بشود بکنیزد زیه رسول خدا که انجمنه

و متعلق با فداق الله و دارای انواع فضایل و علوم و صفات

مصنوعات جلیده و رتبت خلیل جهاد است بی احترامی کرده اند

چه حال پیدا خواهد کرد و چه خواهد گفت بسته پس از

مبلغی انقلاب و خطر است بگوید مسلمان سیدین جنجالی

نیکند. بی قاعده بین است اما تاریخ میگوید از اول ^{حقیقت}

تا کنون همیشه عالم شقی جواد تقی نقی مستل و دوچار جا
 نادان شقی بوده و تحمل هزار گونه آزار نموده و مرد آگاه دان
 که در هیچ زبان موسی بی فرعون نیست و محمد بی ابوجهل و کافران
 از انقزار است مگر تربیت و تمدن با علی درجه کمال
 و این دایمیه دهمیا مرتفع گردد بیچاره انسان که با استعداد
 خدا داد چون عمری جگر خورد و رنج برد صاحب مقام و مرتبت
 میشود و بحشت و هرات می فایز می گردد آنوقت است
 که حسد های جنبه و رگها با غیظ و غضب دست بهم داد
 کوه آتش نشان بنای خوراند میگذارد کاهی بلیات
 آسمان را بهانه قرار میدهد زمانی آفات زمینی را دست
 آویز میکند و حاصل آنکه نوازنده میسوزد و تارنده میبازد
 و آن جفته ها که میخواهند میبازد تا بکجا بخورد و چه شود

نداهمه را از نفس آمارد و شیطان حفظ کند برویم بر اصل ^{مطلب}
 همه کس میداند بنای مستطاب قلیه ان نام طاذ ان سلام علما
 العظام قای نظام اعلی سلمه تعالی که شمه از حال سعادت
 اشمال ایشان پیش از این در روزنامه تربیت درج شده
 از اکابر علماء تبریز و منظر اینچند ابد سیدیت سند
 و دانشمندی معتمد از دوده و خاندانی که پکان جهان از ازا
 ستود و در شای ایشان سروده و فرموده اند
 مطهرون نقیاست شیام تجری تصلوة علیهم انما ذکر
 و فضل بار آله و فضل خاصان در کاد غصان آن دوخته فریه
 امروز در این کشور و این بوم و بر کلید قفلهای بسته اند
 و عصای دست خستگان پاشسته و اسطه فضی رطبه
 و سیکه فوت و شیعه مروت و از آن بزرگان ازاد

که با عطای خداداده نگیرند و رسیدند و منت بزم نمی
یکی از آنها جناب استاد اجل اکرم مهر سلطان وزیر

خارجیات دیوانست

در این ایام که عمل غده بعضی از اصقاع آذربایجان در حال
سختی پیشه جماعت اولک تحریک منفرضین بهانه بست
آورده و رونجانه جناب نظام العلماء میمند در این وقت
بعض از مسادات و طلاب محترم بحایت و حرست میانه
کردنشان بیضایقه تی خپه از ایشان سر راه می کشند
آه آه... خون بنی فاطمه... ذریه رسول... اولاد بتول
فرندان سیف الله سلول آه آه مختصر غوغا بسیار
رحمت عالم اجد شود و سینه بند برای انکه فتنه بخواب
چه کند جز اینکه دست از خانه و زندگانی بشوید و با جمعی از

اولاد و ذریه رسول خدا راه مهجرت پیش کرد و بعزم مشد
 مدتش عازم دارالخلافه شود بعد از آنکه بزرگواریهایی
 صدقات بی ارثیت که اجداد طاهرین نظام العلماء برای
 اولاد و مجاد کرده باشند یا تحمی است که پدر بایل و بایل کاشته
 تا کی اینوضع تغییر کند و تدبیر با حکم تقدیر موفقت نماید
 بنسب طاهران فردای آروز بعد از حرکت ایشان
 به حاجت و سماجت در خانه نظام العلماء خانه که رئیس
 علی تقوی (ع) مانع و حاجی ریخته اکنه را که پر از غله
 گمان کرده خالی تر از مغز خویش می بیند در تمام خانه بزمین
 غله پیدا میشود آه آه غله نبود اثاث است فرزند فاطمه بود
 دشمن نادان از انعامت نمود و یکی گفت غله نیست یا
 و دیگران با حکایت پرداخته چه دخل نظام العلماء دارد

یقین است که بعضی منفرضین بر غرضی که داشته حرکت این
حرکت شمع شده و پادشاهش آزا از بالا و پایین خواهند
ایراد می که هست بر عقلاست که چرا جلو جمال را گرفته
و آخر الامر بعد از آنکه مردم در اختلافه را خیلی متصف
از این حرکات جاهلان دیدیم حال می نمیم و میکنند که
نظام اعیان بطهران میاید و بعضی فانی میگویم که آرزو داریم

و مترقب آن نبودیم

جای جناب مستطاب نظام اعیان در طهران یا خراسان شیراز
و صفهان و یزد و کرمان هر کجا که باشد در چشمهای روشن
و دلهای آگاه است قدمهای مبارک انجناب را همه
کس بر سر چشم میگذارد اما خداوند آشنای این ضرورتی است
منازل یکی از ملازمان حضرت علامی روی خود را بر

تبریز بر کراند و اشاره بان سامان کرده بگوید

لَسْتُ ضَعِيفٌ غَنِيٌّ فَابْلَاوِيهِ ^{فَحَسْبُكَ} عَارًا اَنْتَ عَنَّا ^{جَل}

شاه پرستیهای پیش از این مردم تبریز را در نظر گرفته

این معالده را خیلی با احترام نوشتیم و کرده

نقل از روزنامه صبری منطبعة تبریز ۲۱ شهریور ۱۳۱۷

جناب مستطاب ملاذ الانام آقای حاج نظام العلماء ^{معه} به عا

که بعزم زیارت بیت اله محرام و بعد به بیت مجاورت مکی

از روضات مقدسه اجداد طاهره خود سال قبل از ولین

مالوف حرکت فرموده از راه اسلامبول عازم مکه معظمیه و

منوره گردیده از راه جبل مشرف عبات عاییت شده

و در اقامت آستان مقدس حضرت خاس آل عبا

علیه آلاف التحية والثناء راسخ بودند ولی چون وجود

امثال یحسین رجال محترم در بلاد معظم مثل تبریزی همیشه محتاج
 بوده و از قضا در این کمال و نیم غیبت ایشان برای عیال
 مردم خوش نگذشت که عاونه کس غیاث اینها بود و در
 بی مسیت دیدند بموجب استماع و عرض متعدد و عام
 علماء و وجود رجال و تجار و کسبه از هر طبقه خاکپایان
 اعلی حضرت همایون شریاری ابد الله سلطنته تقدیم شد
 بود و مرحبت جناب مغزی لایه را بهر لار هر چه ماست
 نموده بودند جناب مغزی لایه را اولیای دولت علیّه
 از نوع بود راضی بر محبت تبریز نمودند و بعد از آنکه از
 دارالائمان قم بر حسب میل خاطر مبارک بطهران آمده و مورد
 مرحمت خسروانیشده و راضی بعاودت وطن گردید
 محض ابراز محبت در حین تخریص از خاکپای مبارک کف پیاده

انفیه دان مرصع بنجاب مغزی لیه و یک قبضه شمشیر

مرصع بنجاب محب بد سلطنه مرحمت کردید

روز جمعه یازدهم ماه که روز ورتیز بود عموم امانی ^{علماء} از

واعیان و امراء و تجار و سادات و طلاب و کسبه از

هر طبقه سواره و پیاده با جمعیت انبوه در نهایت رونق

و شکوه تا سرآسیا و برخی تا با منج استقبال نموده

و جناب مغزی لیه را با کمال اعزاز و احترام خوشنودی تمام

وارد تیز نمودند و از جانب کارکنان آن آذربایجان

نهایت اعزاز و اکرام بعمل آمد و انیسله مایه امیدوار

عموم اهل ولایت و اسباب مزید دعا کوی وجود

مقدس اعلی حضرت اقدس مایونی خلد الله ملکه و سلطانه

و اولیای دولت قاهره کردید

محرر اوراق بر سیل تمن سلسله نسب جناب مستطاب
 طاف نام عماد السلام قای مولف مد ظله العالی را در این شکره
 ثبت نماید سلسله نشان مرحوم مغفور میر عبد الوهاب
 نقی میثود که سید بسیار جلیل القدری بوده و بیخیت در بعض
 سجلات و قبایح قدیمه و برخی فرامین عهد صفویه که از
 آباء و اجداد این سلسله و خانواده اسم برده اند بعبد الوهاب
 منسوب کرده اند در تاریخ عالم آرا منویس سادات
 عظام دار السلطنه تبریز خصوصاً عبد الوهابیه در دار السلطنه
 اقامت داشته اند در این عهد بعضی در یزد و کاشان و اصفهان
 هستند میر عبد الوهاب جد اعلی ایشان که سادات مد
 با و منوبند سید عالی شان و منظور سلاطین عصر بوده و مصباح
 یوسف میرزا بن حسن میرزا پادشاه مغز گشته از اولاد او

و وزیر شاهی سید
 که امیر عبد الوهاب
 سید عبد الغفار در علوم ظاهر
 و باطن و تاریخ و حدیث و کلام
 و در شریعت و فقه و لغت
 بعالم رجاء اقبال کمال
 و میر عبد الغفار فرزند
 وزیر شاهی که در
 در پای مناسبت خاتمه
 که نقبه از تهنیت و تبریک
 امیر تیمور و سید
 میرزا بابک بنان
 بر و میرزا یوسف
 علوم از خط
 نجف من

حسن بیک از اراد جتیه محترمه یوسف میرزا است و در زمان
حضرت جنت مکان شاه طهاسب بان نسبت اکثر اوقات
تولیت بقعه رفیع حسن پاشا واقع در صاحب آباد تبریز
که بنحیره مشهور است بان سلسله متعلق بود و الیوم با ولاد او
متعلق است

شرح شجره و طواریق جناب معظم از روی اسناد معتبره بر این
که ثبت می شود جناب الحاج لایمیرزا محمد رفیع ابن الحاج
لایمیرزا علی صفر بن لایمیرزا رفیع ابن لایمیرزا اسماعیل بن
ابن لایمیرزا سلیم نایب العمدار بن لایمیرزا محمد سعید بن
لایمیرزا علی اکبر بن لایمیرزا رفیع بن میر مطلب بن میر فتح بن
محمد صدر الدین بن محمد الدین بن سعید اسماعیل بن میر علی اکبر
المعروف شاه میر بن لایمیرزا عبده الوهاب بن لایمیرزا

نمایند که او را آن
که از این چند عیدیه
جمعه و از اخبار بوده
برادر مرحوم میرزا رفیع
میرزا ابوطالب میرزا
میرزا شفیق اعلی
عالم بن میرزا
مالک و شهاب
تقدیر اجتهاد و احسان
نمایند که او را آن
که از این چند عیدیه
جمعه و از اخبار بوده
برادر مرحوم میرزا رفیع
میرزا ابوطالب میرزا
میرزا شفیق اعلی
عالم بن میرزا
مالک و شهاب
تقدیر اجتهاد و احسان

نمایند

عبد القفار بن اسید عماد الدین امیر الحاج بن اسید حسن
 الدین بن اسید محمد کمال الدین بن اسید حسن بن اسید علی
 الدین بن اسید علی عماد الدین بن اسید احمد بن اسید عماد بن
 عبّاد بن اسید علی عماد الدین بن محمد ابی الحسن بن اسید احمد
 ابی عبد الله وکان ذلک من علماء الثنا بن و هو
 اسید محمد الأصغر بن اسید احمد الریس بن اسید ابراهیم طاب
 بن اسید اسماعیل الیهاج بن اسید ابراهیم الغمراذلی مت
 فاطمه بنت مولا الحسن علیه السلام و هو ابن الحسن ابی بن
 الهام الحسن المجتبی بن علی بن ابی طالب سلام الله علیه و علی اولاد
 شیعه و موالیه و لغت الله علی اعدائهم و طایفه
 و من کبری فضائلهم اجمعین ان یوم الدین مع
 اولیک ابائی فنی ملکم دله ان یقول و حینکما یجیه
 م یزیر

وینج شیخ
 ایامی عقیقه شیخ طایفه
 بود و در کتب شیخ طایفه
 تألیف اندوخته و در آن همان
 داده و نیز فرموده اند و در آن همان
 اجازه یافتند و در آن همان
 کتاب است و در آن همان
 موجود است و در آن همان
 میرزا محمد حسین باب الصداقه و در آن
 اعلام بود و در آن همان
 کتاب است و در آن همان
 آریانه حاج میرزا عبد الله
 المتقین سیدیه و در آن همان
 حضرت شیخ ابی جعفر نظامی
 جامع کلمات صوری و در آن
 و حایره و در آن همان
 آباء و اجداد و در آن همان
 تسبیح فرموده و در آن همان
 و مجتبی ابی در کتب شیخ طایفه
 اجتهاد اجازه یافتند و در آن
 و در آن همان و در آن همان
 و در آن همان و در آن همان

بسم الله الرحمن الرحيم

این نظم وثر از جناب جلالتناست آقای میرزا صادق خان
ادیب الممالک میراث است که در اینجا و شوش
در بریز تشریف داشته همان مرحوم میرزا نظام بوده اند معری
از سلسله جلایه مرحوم میرزا بزرگ قایم مقام و از سادات عالی
چشم طبع سرشاری دارند روزنامه ادب نیز از آثار نظم
مکین بار است

دستشرا کمانم خوانده بای	چون کند رفت در باطل بقصد
بکاه بودند از سفر بسته ز خاک	کاین سپیداران یونانی براوطی
خامه در کف نخست آمده شد در	شیر آفت بیکر کشیده رفت
به که با یونانیان جرم ره شمشیر	گفت اگر این بخت با ایران نماند
انکه گوشه با پیکر کوهسار ویر	زانکه در گوشش حرفی نم تواند
در حضور خوش خواندش بر نشانی	خواند اسپهبدار ایران اویر

در دستم که از توان با تو
که بگوشت شش با دوزخ و آتش
آن یکی چون سیلی از کساری آید
خانها ویران کند معمر سازد
و آنیکه آن شعله آتش که راند شد
کوه کوه آتش خانه هر طرف
سین جین چاه در یکی چاه
تشنه باشند ز خرد کلان و حق
رستم و او سیاه با نیل و کمان
مرد با فرنگ دانه چاره بین
خامه را باید در این سنگام
تنخ را باید در این تیغ
خشن کلکی که کلکی می نیاید در میان
خشن تنی که کند می نیاید در میان

باز بماند

هم قنای رومیان زانکه از یکدیگر پیکر از دیبای ششتر داد زیور چو	هم پستاران رویا بر و نکرد از قنای سر زویمیم کمان است همچون آفتاب
کشتایانی را دهم از این پس مرا خونم غار دارم زانکه باز نه از خواران	نه بر دم آشنایان نه بر بیان آفتاب یا چو در شد بسته جویم از شیمان
چون چنین فرمود از رشک رقابت نصب مرد کافران و دشمنان	جهه فرمودند در پای شه ماکت رقابت عقل و انار اکتیسی انیقدر با

رجوع مطلب و مقصود

ای میری نامه شکست در می منوخ کنند شد آن دستها نه کار توایج	چون هیچ شست سعد و سلمی قصه و عهد و زیارت خوانده یا از کارستان و آبرو
چند کوی از بسکه رسته از کار خیره ساز و کارای میرا و لولوا	باز خوان تا جمله که نیند آینه شئی عجب کاینجهان کسیر قشور زندا و زیارت
از مشار نفع خور محبوب ماند روز و اقباب فکر او هرگز نماند در حجاب	

چهار نفر عجب و معجز
و کما سبب تاریخ

از نفع خور
بکنند بر این

سده ششم ۱۲

آغاز داستان شورش تبریزیان

سده ۱۳۱۶

ناف معقه بود و چارم از بر مع دو

را و فی الحقیقه غری نعمه یعنی زلف

چنین ابرین آ در کس مردن

قلم ناز کرده و ستاوید و از بیداشی

از جوان و پرو مردوزن بهار را

سویان بسند و کاهها و دره تا

ابتداء در همه سبب پیور در شده

ناله الخوش و داو پناه و یا

آن یی کشا مراد خن ل بودی

آن کی کشا عیال مراد غم بوده است

آن کی کشا و یغانی خد کی است

شانزده رقه زقرن چار و ده اند

مردم تبریز لحنی ساختند اندر زبان

کافوی صورت بند اباسر

از بزرگان قدر بردند از گریان

پنج سیل از کوهساران چو باران

پاره ازیم جان برخی تقصده

و این چنین فراهم ساختند از بخت

بر کشیدند از دل و گردن روی

و اندر کشی مرانک شکستنی

و اندر کشی جاکر بوده طفلر اکبار

و اندر کشی فوسانی و عیالی

کج

آن کی کفش خدایا از تو میخوانم و رنج	و اندک گشتی خدایا از تو جویم فتح باب
آن کی کفش که اندر تاهم از سوز و درد	و اندک گشتی که از درگاه ایندو رخ ستاب

اگاه می یافتن امیر عظمی تختی مردم شهر و بر این سخن میرزا علی شرفی
سالار نظام را باز آوردن چیدن از سران انجماست سخن کرد
با ایشان از دروعد و عوید

چون میر کا میاب این قصه را	سخت عکس شد درون شایر کا میاب
خواند سالاری بحضرت زود	نزد این بیدون در آن روان
چند تن بگزین و امنیت دهد	تا بنیم از چه کردند این مهر ازار
رفت سالار سخندان چست و باز	چند تن مرد کزین کا نقوم کردند آجا
میر بایان بنجار خوش و طرز کوه	هم زبانی مهران فرمود از رخت
کایوس پویان چرا جسته این	وید غل بازان چرا کشته از راه
تا کی در دل بس داری و آ	تا کی در سر خار آری و اندر دیده

تخت
بیدون
نزد این
زبان

در حق عاقبت

از مصاب
ما تم زوده خطا و
ده فتر شده

و نه سر قیام

از باب نسیان چون
از قاده طرح الفت پین و باغیان

پیش هر کار را باد افرو و باد آستی	در حق عاقبت در حق شکر
ان دُنای شکر بکرا اید و این کم کند	رخ ستاید از ثواب و تن میا مید
خود همی دیا من آسایش این خلعترا	آنجایان جویم که خست کز تنم غذا
تا رعیت راتن آبی بود در مملکت	نه تن آبی کزیدم بهر خود نه خورد و
شرم گیرید از خدا و ز ما و شاور	کانه رین دنیا سیه رو شید و در
باز کردید و میزد آب اندر ^{تیر سحر کلکیر}	سند گیرید و سپاسید با کرمانستان
تا فاش نم بی توانی سیم و زر کرشید ^{بیدارند}	تا دهم همیزد و منتان و آیه
در کف مغلس درم در دامن سائل نفهم	در دامن کرسنه ان در کلوی
کر پذیرفتید کندستان هم از بهر خود	ورنه سازم خردتان چون کندم اندرا

خجالت و پشیمانی رؤسای طاعیان و مرجعت آنها در بقعه و اندر
کردن بجماعت و سر باز چیدن برخی از سائر فتن بجبهه آثار فتنه و
نایزه فساد و تحریک و اغوای مضلین با غرض از طرق عدیده

چون شنیدند سخن از سیر آن نشان	در جواب اندر فرو ماند چون خرد
غدر سمعی نه شد و کردنی سکو	قول مضوعی نیار شد و کشته ی حجاب
عهد و پیمان را بر این منجا گردان	که خمش سازد نافشه را از آن نقل
پس بر شد و بیان کرد بدین کار	آنچه شد در حضرت میرا سوال از
جاهلان از جا بر شفتد و گفتند سخن	هست اندر کوش ما ماند ادای و باب
کر چه میدانیم سرچین از فرمان	آنچنان شد که آیم از فرات اندر
و آنکه با فرمان وی طاع شود و طوبی	کش بود در هر دویتی عاقبت حسین
لیک تا اینجا پی غوغا نمودیم سخن	هر که نه غوغا طلب از ما نماید
پیشوای غرابستی و چون بوم بوم	می بتازیم اندر آن بوقع که فرماید
الغرض چون بخت گشت طالع شد	صتم بکم غمی گشتد از قضا شرالدوا

بیرون شدن غوغایان از قبه شریفه و بستن بازار و دو کاین بوی
 بودن در در خانه بنابر نظام العلماء و مدافعه آنجا پس از

اتام امر و کتیل حجت بر حسب تکلیف

کتاب

سوی شارسایان چو باد از درون و
بود مردی محشم از خانه ان بوی

کوهری تابنده در درج قضی بن کتاب

اگر از هر روز کنون را از دان

برو یا بدخواجچه طوس و حکیم فاریاب

هم رفیع است از فلک هم است

باغبان گفت محکم فرو بستن

شری از این صفت منزل غوغایم

کودکان شرامند ازید اندر

منج آهمن را بد گفت دریم

که رود ما خویا از بنک وستی از

روز و یک تا خنده از بقعه میون

تا خنده خیان ز نادانی بکشی کشتی

آخری خشنده از برج نزار

عالمی فحل محقق تسیدی را دو کرم

جامع المنقول و المعقول کز دیروی

ان نظام الله البضیاء که نام نایب

چون از این مسکن که شد حشر

نامه یزدان کی گرفت گفت ای

خاندهش رهبر و زیدش درود

با پیش کفشد گاندز تو نویسیم از

ایخیال از معرمان آنکه برودن

رنگین

رزار و قتی
مرد و حضرت
رسانت

کوشا امروز با افسانه دیوشنستا کی شود دیگر زافون حکیمان پندیا
 باری از بس خیر کی کرد و سرچیده شد دل انسید و الا کبر در سجده
 اکامانیدن منہیان امیر اعظم را از محضره بیت اشرف حضرت نظام
 و شافقن امیر بی توالی بحبت طمانی ریہ فساد و طرد رجالد معا

قصه بر سر حسین بر زند کا ذربا چکا	این زمان افرشته و غوغا همی کرد
ای حسین الله ربان جان کسینی را	ای شبان کجاست بستان دادام از
چاره ای میر زوت در علاج اندر	همتی اینخواجہ زوت رزی صلاح اندر
مکت را چار موج فشه چون	کشتی نوح است فضلت من تو لی
میر در یاد دل جو این شنید از جاست	دست مردی بر عنان دومی
در میان آنجماعت راند تون	چون خیل الله در آرزو کلیم الله در
دید شری در میا هو کشوری دیر و	دیدی خلقی در ترزل عالمی در
چهل خواند در رضا اتی شیرین	سنگت گوید در هوا اندر

زور مخفف
زودتر

میر غیر تمند از این اطوار نمانی پخت
 خواست تا کیفر دهد آن شور و خجاست
 باردیکز بر کشود از درج مردارید ^{فصل}
 بازبان لطف فرمود ای سفیهان ما
 هیچ دیدیتد نیلوفر بر وید از کرس
 عیبش به بر رعیت شغل و کار و هیزان
 گزید بردارید از شور و غوغای غیب
 در شما اندر شمرشیه مارا باکت
 از هزاران کور و خرمیک شیرکی پروا
 چون بپایان شد حدیث میر عظم ^{کرده}
 زان پس از هم گریهند نند ^{شوق}
 پس در ایوان رفت و نشست و ^{زود}

بر جبین از شرم خوی چون بر گل سوزی ^{کتاب}
 باز رحم آورد و طمشترا فزون ^{نصیب}
 بر فشان از کوه را این بعل ^{خوشت}
 نوع و سوار را در کوه برون ^{بے نقاب}
 یاشید سیتد سیسبر بر آید از شد ^آ
 زشت شد در کوه است و کرا ^آ
 بر سر دریای خون چو آب بود ^{جواب}
 که هزاران کوه سفند آید ^{نقص}
 وز هزاران صوه کی اندیشه دارد ^{عقا}
 هر یکی کفتا بخود الموت لی ^آ
 کاروی چون باد بیزن بود و آنان ^{زباب}
 که چه جانش خسته بودی ^آ

کحل بر شش اندر دیده است	طعم حنظل داد اندر ساغر شش شد
-------------------------	------------------------------

تصمیم عزم حضرت نظام ملکه نهضت از بریز و جنب از
تعییب و غزا و حفظ مراتب خود و اجباء و رفع صده
اهل شهر بهد یک زیر که نیست این سلسله را بختبانه
بس سجده باز و اگر بر جای ماند خیر کی غمان فرو شود
والفرار مما لا یطاق من سن للرسولین و دست برد
دوران در غارت بیت الشرف و در اسکان ^{رفیع} بیت
فوت و تخریب قاعده قصر منیع مردت نصرت

نیم شب آن سید و الا که تصمیم داد	عزم رفتن را چو باز آید این تصمیم غنا
گفت اگر شب در کاب نهضت آرم یک	به که اندر روز ریزم خون مردم در کاب
چون بشد وی پاسبانان جنگی دره شدند	ز آنکه بی شهباز و شاهین کس نشد
بامدادان خلق نیز اگر شدند از نیک	آن شریف محترم چون باد صحرای

عزم
رجوع
در غایت
بسیار

رجوعی می نماید غایت آنرا اینست
اینجا بود که رفت که با ملک حوری است

بسیار
بسیار
بسیار

نقطه
شماره
درج

اسکوب
ادخار
آلاباب

احسان
فرزند

خریطه

سهم
بهره
نقد

لاجرم در خانه اش از بهر غارت
شد بنمایا کوهرین قلیل و بطورین
نه بی سیمیه کرسی ماند نه زرین طبا
از وزیر خلوت سلطان وکیل ملک
شد بتاراج فغانی که کردند آغا
نه بیستان ماندشان شاخ و نه در آغوش
خانه نشان شد که از بالانند زیرگاه
ذکر احسان و پیک و دیک و دیگر
بار بار اندر بیا کنند دیباختن
در جرات است ابتدا ز و زخریطه
با کتابی که سزد کاری که کردیم
نرخیا ل عامه بود این کار بل کز راستی

از طلوع صبح دم حتی تو اورت بجا
رفت غارت خنخی دیبا و سقا
نه قدر ویرایت نه جفان
وزیر علای الملک و زخواجه نظام
شد بنمایا ستم مالی که کردند آغا
نه در ایوان ماندشان خاک و نه در آغوش
باره بند نشان که نشانی جدا
بر نیم کانیان بکنند از فرزند دار
کیل کسل اندر میو وند و لوی خوشا
انکه سکه اندر خریطه و شفا
با که امی زاده من عینده ام
فارس رام رمی من دی سلم

ای درینا کاشیایان از نو بگاه	گشت پر شور از نوای جغد آوازی
ای درینا کاشیایان باد و سار سار	گشت از بیداد بخت تنه گیر دل
ای درینا غیمه زده بهرام در ایوان	ای درینا دست کیوان چهره شد

اگای فتن بنگان حضرت اندیش اثر فتنه دالای عهد و
از ماجرا و رقم کردن منور غضب در باره شورشیان و

امبارک قتل طایغان با ستان مدافع و مجامع

منهیان رفعت در بار و لیعهد	کاشکار شد کنون در وعده سات
کار بر این سده ای شه عکبر	خانه اولاد پییر باد انهاب
دیه بخیری از محلب آورده است غوک	عکبتان خام روین تن بیافند از
این قضایا فصد کنای حکمت سترویه	بچو داد و پییر بسند فصل انخاب
شه چو این بشید فوراً خامه و دفتر	بخت بر همین ورق از کاک زردین
برایر کامران بهشت تویمی	صارم کین را باید کشیدن

از نوبت
از نوبت
تاریخ
کتاب

سجده

شباب
شند در

آن سری که چیرمالک رقابت
آن دمان فرست مجو بکن ز شیر
جویهای خرد را کند اردریانی شوند
میر عظم ابد الله تعالی نصرت
داد فرمان تا فرو بازند بر غوغا
زین بد دیگر خسر کشد و در سوک اند

است باد افرازه او دیر ضرب
آن دمان مملکت ندیده ز کر که خرد
کند بکشتی از آن شاید کند ز باد
بوسه زد و توقع و بر سر مشت و
زان لکر کشین کو بار دواز
هتران شروست و شش و شش

الهم تضرع جمعی از اتباع بعض مغضین بار بر خنی فقر و ضعف باستان
اقدس و لا و طلب عفو از صدمه مرکبین و لا عاف

اعمال مفیدین

بازمان و کودکان ساجز و ان عجا
کرده پیران و شرم از اشک عاف
کودکان با نخن از رخ بر شوده جوی

جمعی افزون از شمار و بی افزون از
کرده زالان رشده از خون لاله
نوع روستان در کلو افکنده از پونا

درین شهر

جملگی مصحف بکف فرستد در بستان
 آن یکی کفشها از بیدلان ^{کمر}
 رحم فرما بر عجزان و زنان ^{بازو}
 بکنیا از تقصیر کنه کاران ^{مسیر}
 تو هر بری پوشتین از کرک باید ^{برگنی}
 سکنای شکستنجیر و توپ ^{تیر} سرخ
 زاری مردم خود دید آتش بخود ^{از کرم}
 حضرت داشت این جوار ^{برکت}
 لیک جدرانه ام کی چنان ^{کنند}
 کرچه او کشته نفرین نکردی کسی
 مرکب را توبه باید خلوص ^{دل} صدق
 کرچه انیر و خدا اعراض کرد از خود

هر یکیراکشته جاری از بصر ^{زمن}
 و اندر کشتاها از بستگان ^{ببخ}
 خستگان اندر فرشت ^{و کوه} در ^{خواب}
 سالخورده از آباد ^{آزاده} بر ^{میان}
 کار قصاست کندن کوسید ^{از امان}
 الله الله دور از ^{انصاف} و ^{بیرون}
 بر دل پیران فروت و زنان ^{دلک}
 کشت رخی آنجا ^{مستطاب} از ^{انجا}
 تا نکردد این ولایت ^{از کرانها}
 تا آید با سکونش ^{به خود} هر ^{لوا}
 تا بقیه آتش ^{قرضه} از ^{الها}
 از کجا دانے که جش ^{بگذر} و ^{یوم}

بدا آفراده کلمات

آب
پست

نجمیه

پنج
حکیم

چون اتمام این اوراق با دل بهار افتاده بود این قصیده
 بهاریه که از طراوش طبع حضرت طبیب ملاذلال نام نه گاه
 آقای حاج نظام العلماء مد ظله العالی در تعریف بهار و تغیر
 لیل و نهار متضمن مدح حضرت مولی الیوالی است تیمنا ثبت افتاد
 ابر بهاری بر بخت لود لود لالا روی زمر لطف گلشن صحرا

گشت معطر هوا چو عنبر سارا
 غیرت یاقوت کشت لاله حمرا
 کرده برون بر غراز توده غمرا
 از سر صورت کد بر بخت بخت
 هیچ نفی بفسر عالم عقی
 چند نهی تن برنج و محنت دنیا
 میرود از سر تمام انیمه سوا

باد بهر سوسا عطر ریاحین
 طرف چمن سبز شه بهان زمر
 صانع بیچون چه نقشها زد لافا
 صنم خدایا که بخت بصیرت
 عمر بهی صلی گذشت درینا
 بس بود این رنج و غصه بهر دوا
 سود و زیان جهان چو عمر سوا

نه خنده ای زن
 دولت تو تن بر جاب
 ز نفس کدشت پند
 از این زهریای صلی بود بار
 بوزان خرقه ساکوس این
 چو فخر کانیات
 زبال عایت کد تو هم لاف
 رخصت ده نفس هوا
 بجای از بریت کد و بوی
 چو از چمن و طمع و خلق بد خود را بری
 پس آنکه لاف زانی و داد و لایه
 همه بهای جفا دور کرد از عالم
 شمشاد رو سخن از این
 دلی که این عشق از دین
 سواد و کجاست بخت کجاست
 نظام

هر چه نیاید غم از دست نکش
 شر دور و نشت نیک بگذرد
 یک اجل بکشد هنوز بر آن
 نفس عزیزت آن مان مکن
 چشم بپوش از عطا و بخشش مردم
 زور پسین وقت مرک فرو
 فاخته کو کوزان که کوی گرفت
 رو بخدا کن ز ما سوی همه گذر
 شاه ولایت ولی کل الله
 والی ملک و ولی امر خدا
 دوست ولی عطا و منع خدا
 در صف بنم عابدی کیست از

از چه دبی لعلک را طبع به پا
 سهل بود پیش مرد عارف و دانا
 مال فرا به بروی مال بهدا
 با طمع و حرص خوار و ضایع و رسوا
 ماسوی بنده و اسیر خطایا
 خواه حرف خواهد درج لولوا
 کو کبه جم با و حشمت دانا
 دست تو سل بزین بدان مولا
 شیر خدا ان امیر ترب و لطی
 مالک حکم از ثری است با شریا
 آدم و عالم برای او شده بر پا
 در صف رزم است شیر پیشه ایما

نظم مرشد خا طرز بهر احوال
 قلم بردار و در فیض طرب بنمای
 کسل کرده است طبع را ازین تعلقیهای بی
 بنشینان دول از مایه با خدا
 علی باب خداوند احوال او باب
 آردستی ز غدا و امانت و فدای
 ز روی آن درگاه روی او
 چه در روی برای چاره داد و بای
 سوار شکی ال علی شو با دل این
 بدریای حوادث فانی ز ما جدا
 و له ایضا
 گذشت سال و عباد و چه خبری
 هزار حیف کز این عمر صرفه ببری
 غنیمت بدان و من خود
 همین دور و زده غافل شوی و در
 که زنت تا فله غافل شوی و در
 برو

مستقیست بر وصف کاش	که تن عمر و شوکت صف اعدا
در بر او خمر چه قدرت و قوت	خلق چهار زاپش او چه توانا
اوست شمع جهانیاں بدو عالم	رشته اخلاص است او عرو و قی
آدم و حوا برای او شده جود	که چه سپر بود او بآدم و حوا
که یبضیاشد از کلیم نمایان	بر تو او بود روشن از یبضا
عیسی مریم برده روح و سیدی	از دم او بود قوت و عیسی
معجز او بود از هیچ نمایان	مرد که میکشت زنده و سجا
منظر از خداست و دست خداوند	دست خدا را از امانه و احسان
خاتم پیغمبران چو رفت معراج	دید بهر جا جمال اوست هویدا
اصل کالات و منشاء همه خیرات	نیک و بد از حب و بغض او پیدا
طینت هر کس بهر آرد و عمر	نطفه او بوده از فساد و مبرا
روح او روح خود کند که گواهد است	مدحت او بر کمال طینت آبا

برو مقبره دوستان گذری کن
 بیا و آرزوی جان خود بکن
 چنان گذشت پای از این سراف
 که حال هیچ بینی ز بودن اری
 چه روزی که ز غفلت عهدت
 نمانده در دولت از کس خبر
 سال به سال و هیچ نمانم
 من پس از این خداه و خدایم
 طعم بد و یکشت ز در کار پیغم
 بودم چون سردال چو کمانم
 سکه خدایا که در هیچ معبر
 بر در و دیوار روان برای
 و چه جوانی که شد غیب مینا
 هر قضایش وسیله هیچ ندانم

بود سرشت نظام پاک از آرزو	از زل اور و شست نور تولا
مخلص آل علی بود ز دل جان	مفخر از آیه مودت قربی

وله ایضا مد ظله

خبر رسید بد وضع لیل و نهار	که هرگز نماند جهان بسترار
نه پائیدی هست بر نور روز	نه ظلمت برای شبش پادیار
بقای بی نباشد برای حرا	دوامی نباشد بفصل بهار
ولا یکدم آزاد و ازاده	که فارغ شوی از غم روزگار
چو باشد همه نیک و بد	بد و نیک دنیا بدینا کندار
منه بار غم بر دل از جور	رضا بر قضا و دهر کار و بار
بر و پیشه کن صبر و تسلیم را	ز دیده عبث اشک خونین بار
بسی پادشاهان کردن کفر	کز آنها نماند یکی از هزار
چو جمشید و کنخیر و کیقباد	کیو مرث و شاهان بس نامدار

نه دیویم و افسر نه گشت و نه تاج	نه رسمی از ایشان نقش بخار
کجا رفت بهرام کور از چه رو	نیاید دگر باره سوی سکار
همین کوه و صحرا و مامون شست	بسی دید و شاهان مستدار
بنام نهادند بر روی خاک	نگر دید از آنهای کی استوار
شید ز سگر بی به شکوه	ز بغداد و رشدها منتدار
چه شوکت چه حشمت چه فرو جلال	چه لشکر که ناید بر صف و شمار
سرا پرده با بر چمنها زدند	نشستند در هر لب و حواس
یکایک همه رفت برست و رفت	نه یک لشکری ماند و نه شیرا
نظام از خداوند توفیق خوا	که در وقت مرون شود بایا

تاریخ بیت پنجم شهر محرم الحرام اول حمل صورت

اتمام پذیرفت ۱۳۲۴

این مجلّه مختصرست تا ریکای که این بیاد خاص نیست به تمام این
 و فوت بنی نواد و سیادت و دودمان رسالت بقلم آورده و خیر
 بنظر بعضی آقایان عظام رسیده و این طبع آن فرمودند لهذا در این
 سعادت اقرآن که سر بر سلطنت بوجو سعادت و شریار جوان بحسب کار
 و مهام دولت و ملت بحسب نیت این شاه ظل الله ابوالفتح و الظفر
 مظفر الدین شاه قاجار خدایه ملک و سلطان شریف و صفی از پیکان
 با توجهات کامله بیکان حضرت اقدس ارفف امجد اسعد ارفع و الای
 دولت ابدایت روحانده در کمال نظم و نظام بوده و غیب دوم
 میل و شوقی بحقیل معارف و مطالعه کتب تواریخ دارند و در زمان
 پیشکاری دفعه ثانی حضرت سلطان اجل اکرم فخر نظام قای نظام
 دام اجله العالی که با همه اشتغال بجدیل مهام دولتی
 مملکت توفیق خاص شریعاً و بسط فواید دارند
 بحلیه طبع رسیده و اما العبد الذل

هو الله
در عهد شاه دیرینه
طه الله عن حضرت امیر شاهی
اسطان مظفر الدین شاه قاجار
خدا الله ملكه و سلطان در سایه توجهات کار گزارا
حضرت امیر نرفت احمد سعید در رفیع و والا
ولیعهد (حالت بر آیت و است و لایحه ابی
این نسخه صورت اطلوع نرفت حالت و یاد
همین هر عینی هر چه حیات از برای سعادت
نزد که کون می باشد و اسلام نیست بلکه
لوری و سعید اللهم مع این
بطول بقایه









سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

